

سازمان

حقوق و آزادیها

HDHA.ir

@hdha_ir



خلاصه درس: حقوق مدنی یک (اشخاص و محجورین)

براساس آموزه های: نظم کنونی دکتر کاتوزیان و جزوه درسی دکتر بهنام برادران

نام گرد آورنده و ویرایش کننده: اکبر قربانی

تقدیم به: تمامی دانشجویان حقوق ورودی ۹۳ و ۹۴ به ویژه آقای میلاد سفری

دانشگاه: آزاد اسلامشهر

رشته تحصیلی: حقوق

مقدمه

درس اشخاص و حمایت از محجورین در کل شامل دو قسمت (اشخاص) و (محجورین) خواهد بود.

در بخش اشخاص پس از تعریف پاره ای اصطلاحات، نخست از شخص طبیعی و سپس از شخص حقوقی سخن خواهیم گفت. در بخش محجورین مفهوم حجر، انواع آن محجورین و سپس نهادهای حمایت از محجورین را مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

در یک تقسیم بندی سنتی اشخاص به ۲ دسته تقسیم می شوند:

۱- **اشخاص حقیقی (طبیعی):** که همان افراد انسانی را شامل می شوند که می توانند صاحب حق و تکلیف شوند.

۲- **اشخاص حقوقی:** این اشخاص در مقابل اشخاص حقیقی قرار می گیرند و این اشخاص، موجودات اعتباری هستند، لذا تا زمانی که قانون این شناسایی را انجام نداده است. شخصیت حقوقی به وجود نمی آید.

از این تعریف یکی از عمده **تفاوتهای**، شخص حقوقی و شخص حقیقی معلوم می گردد. چرا که شخص حقیقی به محض تولد و حتی جنین به شرطی که زنده متولد شود، متمتع از حقوق مدنی است و هیچ کس چه شخصاً، چه توسط قرارداد و چه قانون نمی تواند این حق را از شخص حقیقی بگیرد و استمتاع از حقوق مدنی نیاز به شناسایی قانون ندارد. هر چند قانون یا قرارداد جزئاً می تواند این شخص را از اعمال و یا بعضاً از دارا شدن حقوق مدنی ممنوع کند ولی در هر حال این موارد جنبه استثنایی دارند. در حالیکه شخص حقوقی برای اینکه بتواند از حقوق مدنی متمتع شود نیاز به شناسایی قانون دارد.

حقوق و مفاهیم مربوط به شخصیت

حقوق مربوط به شخصیت

تعریف:

حقوق مربوط به شخصیت که در حقوق مدنی مورد بحث واقع می شود حقوقی است که به هر انسانی قطع نظر از وابستگی او به گروه اجتماعی خاص تعلق دارد، حقوقی که بیشتر از شخص انسان حمایت می کند تا منافع مادی او.

فرق بین حقوق مربوط به شخصیت و حقوق بشر:

حقوق مربوط به شخصیت با حقوق بشر مترادف نیست. حقوق بشر حقوقی است اساسی و مهم و ضروری برای انسان در اعلامیه های حقوق بشر و بویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ ذکر شده است. بعضی از این حقوق مالی است، مانند مالکیت (ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر) که نمی توان آنها را از حقوق مربوط به شخصیت دانست زیرا این حقوق چنانکه گفتیم، شخصی و غیرمالی هستند. بعلاوه برخی از این حقوق اساسی نیستند، مانند حق بر عکس و تصویر، حال آنکه حقوق بشر اساسی محسوب می شوند، وانگهی در حقوق بشر اساساً روابط حقوق عمومی و به دیگر سخن، روابط دولت و فرد منظور است.

حمایت از شخصیت انسان

الف) حمایت از شخصیت جسمی انسان:

شخصیت جسمی انسان محترم و مورد حمایت قانونگذار است و بدین منظور حقوقی برای او در نظر گرفته شده است. انسان حقی بر تمامیت جسمی خود دارد و ایراد صدمه و ضرب و جرح و هرگونه تعرض جسمی به شخص ممنوع و موجب مسئولیت مدنی و کیفری است.

حق انسان نسبت به جسم خود بعد از مرگ:

اصولاً حقوق مربوط به شخصیت جسمی انسان برای زمان حیات است و حمایت از جسم انسان زنده است که مورد عنایت خاص قانونگذار قرار گرفته است و شخصیت حقوقی انسان با مرگ خاتمه می یابد.

با وجود این، کالبد بیجان انسان هم مورد احترام واقع شده و برای شخص حقی نسبت به آن منظور گردیده است.

طبق نظر فقهای معاصر، تشریح جسد بیجان مسلمان جایز نیست، مگر در صورتی که حفظ جان یک نفر مسلمان با عده ای از مسلمانان توقف بر آن باشد و استفاده از جسد غیر مسلم برای تشریح ممکن نباشد.

ب) حمایت از شخصیت معنوی و اخلاقی انسان:

شخصیت معنوی و اخلاقی انسان و به تعبیر دیگر جنبه های غیر جسمی شخصیت آدمی هم محترم و مورد حمایت است. این حمایت شامل شخصیت عمومی و سیاسی انسان است. آزادیهای فردی مانند آزادی رفت و آمد آزادی فکر و بیان از جمله حقوقی است که از شخصیت عمومی فرد حمایت می کند. حقوق سیاسی مانند حق رای نیز از این دسته است.

آزادی انتخاب شغل در واقع لازمه شخصیت انسان است و بدین جهت تعهد خدمت مادام العمر در قانون منع شده است (مواد ۵۱۴ و ۵۱۵ ق.م).

شخصیت مدنی انسان هم مورد حمایت است. این شخصیت شامل حق بر نام و وضعیت مدنی شخص است. حق انسان بر عکس و تصویر، خودهمانند حق بر نام مورد حمایت است.

آبرو و شرف و حیثیت انسان نیز محترم و مورد حمایت است و این در واقع شخصیت اخلاقی را تشکیل می دهد که تجاوز به آن ممنوع و موجب مسئولیت است. تعرض به حیثیت و کبروی شخص ممکن است توهین یا افترا محسوب شود که در این صورت هم موجب مسئولیت کیفری و هم مستلزم مسئولیت مدنی خواهد بود.

ویژگی ها کلی حقوق مربوط به شخصیت

چون این حقوق مربوط به شخصیت انسان هستند و جزء دارایی به شمار نمی آیند ویژگیهایی به این شرح دارند:

۱. به وراثت شخص منتقل نمی شوند و با پایان گرفتن شخصیت حقوقی انسان ساقط می گردند.
۲. این حقوق قابل توقیف به وسیله بستانکاران نیستند، زیرا بستانکاران فقط می توانند اموال بدهکار را برای استیفای طلب خود توقیف کنند و حقوق مربوط به شخصیت از حقوق مالی محسوب نمی شوند.
۳. مرور زمان نسبت به این حقوق جاری نمی شوند، زیرا مرور زمان هم مخصوص اموال و حقوق مالی است.
۴. این حقوق نمی توانند موضوع قرارداد واقع شوند و قابل انتقال و اسقاط نیستند، لیکن این اصل دارای استثنائاتی است و بعضی از قراردادهای راجع به این حقوق معتبر شناخته شده است.

قرارداد های راجع به حقوق مربوط به شخصیت

شک نیست که نمی توان حقوق اساسی مربوط به شخصیت را به موجب قرارداد یا یکجانبه اسقاط یا به دیگری واگذار کرد.

با وجود این پاره ای قراردادهای که موضوع آنها حقوق مربوط به شخصیت است و به تمامیت جسمی انسان صدمه نمی زند مجاز شناخته شده است:

۱. قراردادهایی که صدمه سبک و غیر قطعی به جسم انسان وارد می کند، مانند فروش گیسو، معتبر است، به شرط اینکه موضوع آن منفعت عقلایی و مشروح داشته باشد. عرف و عادت صحت این گونه قراردادها را تأیید می کند.

۲. قراردادهایی که با نفع مشروح منعقد کننده آن توجیه می شود، یعنی شخص نفع مشروحو در عقد آن دارد، مانند قراردادهایی که شخص با پزشک یا جراح، طبق موازین فنی و علمی و با رعایت نظامات و مقررات دولتی، منعقد می نماید.

۳. قراردادهایی که دارای نفع عمومی است صحیح می باشد. قرارداد دادن خون از این گونه است، حتی اگر معوض باشد. ماده ۸ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارائی و مواد خوردنی مصوب ۱۳۳۴ به دارندگان آزمایشگاه ها اجازه می دهد که با مجوز مخصوص وزارت بهداشت اقدام به خرید و فروش خون کنند.

مواد مربوط به شخصیت در قانون مدنی

قانون مدنی در مواد مختلف از پاره ای حقوق به شخصیت سخن گفته است، مانند حق بر نام خانوادگی، ولی فصل جداگانه ای به این حقوق اختصاصی نداده است.

علاوه بر مواد خاص و پراکنده راجع به این حقوق، دو ماده کلی در قانون مدنی دیده می شود که موضوع آنها حقوق مربوط به شخصیت است، ماده ۹۵۹ و ۹۶۰ ق.م. به موجب **ماده ۹۵۹** «هیچ کس نمی تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند». طبق ماده ۹۶۰ «هیچ کس نمی تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید».

الف) ماده ۹۵۹ ق.م:

ماده ۹۵۹ ق.م، برای حمایت از شخصیت انسان، سلب حقوق مدنی را کلی منع می کند. مقصود از حقوق مدنی حقوقی است که در روابط مردم با یکدیگر قطع نظر شغل، مقام و عنوان خاص آنها در اجتماع مطرح است، مانند حق مالکیت، حق خرید و فروش و حق ازدواج.

ب) ماده ۹۶۰ ق.م:

ماده ۹۶۰ ق.م دومین ماده کلی است که در منع سلب حق آمده است. طبق این ماده «هیچ کس نمی تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی مه مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید».

قلمرو **ماده ۹۶۰ از ماده ۹۵۹** گسترده تر است، زیرا **ماده ۹۶۰** آزادیهایی را که جزء حقوق مدنی نیست، مانند آزادی رفت و آمد، آزادی بیان و فکرو آزادی شغل در بر می گیرد. **پس ماده ۹۵۹ اخص از ماده ۹۶۰ است.**

ویژگی شخص طبیعی (حقیقی)

کلیات

شخص طبیعی یا فرد انسانی دارای وجودی است که در این دنیا محدود به دو حد تولد و موت است. ممکن است وجود و حیات انسان به علت غیبت مشکوک باشد، در این صورت شخص را غایب مفقودالاثرا یا غایب مفقودالخبر گویند.

هر شخص طبیعی دارای **خصایصی** است که از نظر حقوقی باعث تشخیص و امتیاز او از موجودات و اشخاص دیگر می شود مانند **نام و اقامتگاه.**

احوال شخصیه به تعبیر دکتر صفایی عبارت است از اوصافی است که مربوط به شخص صرف نظر از شغل و مقام خاص او در اجتماع است و قابل تقویم و مبادله به پول نبوده و از لحاظ حقوق مدنی آثاری بر آن وارد می شود مثل ازدواج ، طلاق و نسب. احوال شخصیه و وقایع مهم زندگی شخص طبیعی باید در مراجع صلاحیتدار به ثبت برسد.

وجود شخص طبیعی با **تولد** آغاز می گردد و تا هنگامی که زنده به دنیا نیامده است نمی تواند طرف حق و تکلیف باشد لیکن اگر جنین مصلحتش اقتضا کند میتونه قبل از تولد طرف و صاحب حق بشه اما حتما و حتما باید زنده به دنیا بیاید، حتی اگه به دنیا بیاد و فوراً بمیره بازهم صاحب حق می شه و تنها شرط صاحب حق شدن جنین زنده به دنیا آمدن جنین است (**مواد ۹۵۷ ق.م و ماده ۱۰۳ ق.ا.ح**). هم چنین پایان شخص طبیعی هم با مرگ است و با مرگ شخص دیگر نمیتونه صاحب حق و تکلیف بشه.

تقسیم بندی اشخاص

از لحاظ حقوقی، فقط **شخص** می تواند صاحب حق و تکلیف و به تعبیر دیگر طرف حق باشد و شخص یا **طبیعی است یا حقوقی**.

شخص طبیعی:

که شخص حقیقی نیز نامیده شده است، عبارت از فرد انسانی است.

افراد انسان در دوران وجود بردگی گاهی موضوع حق و در ردیف اشیاء بودند، نه طرف حق، ولی با لغو بردگی دیگر انسان موضوع حق واقع نمی شود بلکه همیشه طرف حق است و می تواند از حمایت قانونگذار و تصمیمات حمایتی که برای حفظ و احقاق حقوق افراد اتخاذ شده است بر خوردار گردد.

شخص حقوقی:

عبارتست از دسته ای از افراد که دارای منافع مشترک بوده یا پاره ای از اموال که به هدف خاصی اختصاص داده شده اند و قانون آنها را طرف حق می شناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قائل است، مانند دولت، شهرداری، دانشگاه تهران، شرکتهای تجاری، انجمنها و موقوفات.

مفاهیم و کلیات مربوط به شخصیت

مفهوم شخص و شخصیت:

در اصطلاح حقوقی، شخص موجودی است که دارای حق و تکلیف است. شخص دارای زندگی حقوقی است و می تواند در این زمینه با اعمال حقوقی و انجام دادن تکالیف خود نقشی ایفا کند، بنابراین شخص از نظر حقوقی عبارت است از وصف و شایستگی شخصی برای اینکه طرف و صاحب حق و تکلیف باشد. قانون گذار تعیین میکند که چه موجوداتی صاحب حق و تکلیف و دارای شخصیت هستند.

وضعیت:

وضعیت اصطلاحی است در حقوق مدنی جدید در مبحث اشخاص به کار می رود. وضعیت، به معنی عام، وضع حقوقی شخص و موقع او نسبت به حقوقی است که می تواند در جامعه داشته باشد.

در حقوق رم وضعیت اشخاص در سه بعد مورد بحث واقع می شد:

۱- وضعیت شخص از نظر آزاد یا آزاد شده یا برده بودن

۲- وضعیت سیاسی شخص

۳- وضعیت خانوادگی شخص

قابل ذکر است که در **حقوق اسلام** نیز وضع حقوقی آزاد و برده (عبد وامه) به طور جداگانه بررسی شده و نیز وضع مسلمانان و کافر (کافر حربی و کافر ذمی) به طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. وضعیت خانوادگی شخص هم از مباحث مهم حقوق اسلام است.

می توان نتیجه گرفت که وضعیت در حقوق مدنی یا وضعیت مدنی عبارت است از وضع حقوقی اشخاص در روابط حقوقی و بویژه روابط خانوادگی و به دیگر سخن اوصافی که در این گونه روابط منشاء آثار حقوقی تلقی شده است.

رابطه وضعیت و اهلیت:

اهلیت در لغت به شایستگی و توانایی انسان گفته می شود. در اصطلاح حقوقی اهلیت به معنی عام، توانایی و شایستگی شخص برای دارا شدن و اجرای حق و به معنی خاص، توانایی و شایستگی شخص برای اجرای حق است که در حد کمال با داشتن عقل و بلوغ و رشد فراهم می آید. اهلیت نتیجه وضعیت است: مثلاً بر حسب اینکه شخص خودی (تابع کشور) یا بیگانه، صغیر یا کبیر، دیوانگی عاقل، فرزند مشروع یا نامشروع، زن یا شوهر باشد، اهلیت کمتر یا بیشتری از نظر حقوقی خواهد داشت.

احوال شخصیه:

احوال شخصیه از وضعیت و اهلیت تشکیل می شود: به عبارت دیگر احوال شخصیه اوصافی است که مربوط به شخص است صرف نظر از شغل و مقام او در اجتماع، و قابل تقویم و مبادله به پول نبوده، از لحاظ حقوق مدنی آثاری بر آن مترتب است، مانند ازدواج و طلاق و نسب. بعضی از حقوقدانان اصطلاح احوال شخصیه را شامل ارث و وصیت نیز دانسته اند.

در قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه، مصوب ۱۳۱۲ پس از اصطلاح احوال شخصیه، حقوق ارثیه و وصیت به کار رفته و به نظر می رسد که قانونگذار حقوق ارثیه و وصیت را جدا از مفهوم احوال شخصیه دانسته، هر چند که ایرانیان غیر شیعه را در همه این مسائل تابع مقررات مذهبی آنان قرار داده است.

در ماده ۷ق.م هم حقوق ارثیه جدا از احوال شخصیه ذکر شده است و ظاهرا آنها دو مفهوم جداگانه به شمار آمده اند.

در اصول دوازدهم و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اصطلاح احوال شخصیه به کار رفته و بویژه در اصل دوازدهم توضیحی درباره آن دیده می شود. به موجب این اصل، «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب، جعفری اثنا عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی وزیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند.

مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب» معنی دقیق احوال شخصیه، چنانکه گفته شد، ارث و وصیت را در بر نمیگیرد و استعمال آن به معنی اعم قابل ایراد است.

دارائی و رابطه آن با شخصیت:

الف) مفهوم دارایی: در عرف و اصطلاح متداول در بین مردم، دارایی به کلیه اموال و حقوق مالی شخص، اعم از عینی و دینی اطلاق میگردد.

اما حقوقدانان دارایی را در مفهومی وسیعتر از آنچه گفتیم استعمال می کنند. دارایی در مفهوم عام خود عبارت است از مجموع حقوق و تکالیف مالی شخص. به عبارت دقیقتر دارایی توانایی و ظرفیت دارا شدن حقوق و تکالیف مالی است و اموال و دیون از اجزای تشکیل دهنده آن می باشند که همواره در حال تغییر، افزایش یا کاهش هستند و حتی ممکن است کل دارایی شخص چیزی جز بدهیهای او نباشد. پس بدین معنی هیچ کس بدون دارایی نیست و افراد فقیر و مستمند نیز دارایی دارند. برای **دارایی سه ویژگی مهم ذکر کرده اند:**

۱- دارایی مفهومی است کلی و به ظرفیت و شایستگی داشتن حقوق و تکالیف مالی اطلاق میگردد و نباید آن را با اجزای تشکیل دهنده اش اشتباه گرفت.

۲- فقط حقوق و تکالیف مالی از اجزای دارایی به شمار می آیند، نه حقوق و تکالیف غیر مالی

۳- دارایی از مختصات و ویژگیهای شخص به شمار می آید.

ب) رابطه شخصیت و دارایی:

۱- فقط اشخاص طبیعی یا حقوقی میتوانند دارایی داشته باشند و دارایی بدون شخص متصور نیست و برعکس هر شخص دارای یک دارایی است، حتی ا

گر جزء مثبت دارایی (اموال) او ناچیز باشد و تقریباً چیزی جز بدهی نداشته باشد یا نوزادی بدون حق و تکلیف باشد.

۲- یک شخص فقط دارای یک دارایی است. این اصل وحدت و تجزیه ناپذیری دارایی است.

۳- دارایی در طول حیات انسان وابسته به شخصیت و همراه آن است و از این رو قابل انتقال در زمان حیات نیست. البته شخص می تواند جزئی از اموال خود را به دیگری انتقال دهد ولی نمی تواند کل دارایی خود را منتقل کند، دارایی فقط به علت مرگ به ورثه انتقال می یابد، زیرا ورثه ادامه دهنده شخصیت متوفی هستند.

آغاز وجود شخص طبیعی

شخصیت حقوقی جنین:

اصولاً وجود اشخاص طبیعی از لحاظ حقوقی با تولد او آغاز می شود و از این تاریخ است که انسان طرف حق قرار می گیرد و از حقوق مدنی و سایر حقوق برخوردار می گردد.

ممکن است جنین از لحاظ زیست شناسی موجود مستقلی به شمار آید و شخص محسوب گردد، لیکن از نظر حقوقی تا هنگامی که زنده به دنیا نیامده است، شخص مستقلی به شمار نمی آید و اصولاً نمی تواند دارنده حق و تکلیف باشد. با وجود این در صورتی که مصلحت اقتضا کند ممکن است جنین حتی قبل از تولد دارای حق گردد، مشروط بر اینکه زنده به دنیا آید. ماده ۹۵۷ ق.م در این مورد صریحاً مقرر می دارد که «**حمل از حقوق مدنی متمتع می گردد، مشروط بر اینکه زنده متولد شود.**»

زنده متولد شدن جنین:

با اینکه با انعقاد نطفه، جنین اهلیت ناقصی به دست می آورد و حقوقی متزلزل پیدا می کند، اما این حقوق زمانی مستقر می گردد که جنین زنده متولد شود.

بار اثبات زنده متولد شدن جنین:

هرگاه تحقق شرط زنده به دنیا آمدن جنین، مورد اختلاف باشد، بار دلیل به عهده کیست؟

آیا اصل، زنده به دنیا آمدن جنین است یا زنده به دنیا نیامدن او و از چه دلایلی می توان استفاده کرد؟

در پاسخ می توان گفت کسی که از زنده به دنیا آمدن طفل منتفع می شود باید آن را اثبات نماید، یعنی کسی که ادعای زنده متولد شدن را دارد باید دلیل بیاورد و این دلایل ممکن است مختلف باشد، اما کسی که مدعی زنده متولد نشدن است دلیلی برای مرده به دنیا آمدن طفل لازم ندارد، زیرا اصل، عدم حیات است، مگر اینکه وجود آن اثبات شود.

حقوق مدنی جنین:

در مورد حقوق مدنی جنین، خصوصا حق حیات، حق ارث، بر خورداری از وصیت، وقف، هبه و نیز حق جبران خسارت وارده به او قابل بحث است.

پایان وجود شخص طبیعی

پایان وجود شخص طبیعی:

موت طبیعی – حقیقت موت

مرگ یک پدیده طبیعی و زیست شناسی است «و به از بین رفتن قطعی و برگشت ناپذیر اعمال قلبی، عروقی و تنفسی، و حس و حرکت گفته می شود، چه فقدان قطعی آنهاست که بر مرگ حتمی سلولهای مغزی که قاطعترین علامت مرگ است صحه می گذارد». تشخیص مرگ امروزه در صورت بروز اختلاف، با کارشناس است و عرف پزشکی صلاحیت اظهار نظر قاطع در این زمینه را داراست.

حیات بدون فعالیت یا زندگی خفیف:

چنانکه اشاره شد، مرگ طبیعی با از کار افتادن کامل سلولهای مغزی از فعالیت تحقق پیدا می کند و قبل از این مرحله امکان بازگرداندن آثار حیات به شخص ظاهر مرده وجود دارد؛ بنابراین هرگاه شخص در یک بیهوشی طولانی (کوما) به سر برد، نباید او را مرده پنداشت و آثار و احکام شخص مرده درباره چنین کسی جاری نمی شود.

اقسام موت:

در قوانین سابق جهان، علاوه بر موت طبیعی، موت حکمی یا مدنی نیز وجود داشت. در حقوق اسلام بنابر قول مشهور فقهای امامیه نیز چنین قاعده ای در مورد مرتد فطری وجود دارد:

در حقوق جدید، موت حکمی یا مدنی شناخته نشده، اما قانونگذار نهادی به نام موت فرضی پیش بینی کرده است. موت فرضی مربوط به کسی است که غیبت طولانی کرده و حیات او مشکوک باشد و در این صورت با شرایطی که در قانون مقرر شده است، حکم موت فرضی صادر و اعلام می گردد. موت فرضی مربوط به غایب مفقودالایر است.

تعیین زمان موت:

تعیین زمان موت از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا تا این لحظه اصل، بقای حیات از لحاظ حقوقی آثار مهمی بر تشخیص موت مترتب می گردد که در مورد بعد به بررسی آن می پردازیم.

آثار حقوقی مترتب بر موت:

با تحقق هر یک از اقسام موت، آثار حقوقی مهمی بر آن مترتب می گردد.

الف) تعیین ورثه

ب) تعیین زمان انتقال قهری اموال و دارائی به ورثه و موصی له

ج) حال شدن دیون متوفی

د) تعیین ابتدای عده زوجه متوفی

غایب مفقودالایر

کلیات

غایب مفقودالایر - یک اصطلاح حقوقی است که مقنن در قانون مدنی و قانون امور حسبی به کرات از آن استفاده نموده است - شخصی است که مدت بالنسبه مدیدی از اقامتگاه و محل سکونت خویش دور شده است و هیچ گونه خبری از او در دست نیست. در فقه چنین غیبتی منقطعاً می گویند.

تعریف و عناصر آن:



به موجب ماده ۱۰۱۱ ق.م «غایب مفقودالاثر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه

خبری نباشد». با توجه به این تعریف شرایط **تحقق مفهوم حقوقی غیبت از قرار ذیل است:**

الف) غیبت

ب) انقضای مدت نسبتا طولانی

ج) فقد خبر حیات یا ممات غایب

تقسیم موضوع:

غایب مفقودالاثر دارای وضع حقوقی خاصی است و حقوق و تکالیف ویژه ای در قانون برای او مقرر شده است. ما این حقوق و تکالیف را با دو عنوان الف) امور مالی غایب و ب) امور مالی غایب مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

امور مالی غایب

برای امور مالی غایب پنج مرحله مجزا از هم می توان در نظر گرفت: **مرحله اول:** وضع حقوقی غایب قبل از مداخله دادستان و نصب امین؛ **مرحله دوم:** حفظ اموال غایب قبل از تعیین امین؛ **مرحله سوم:** نصب امین برای اداره اموال غایب؛ **مرحله چهارم:** دادن اموال به تصرف موقت ورثه؛ **مرحله پنجم:** حکم موت فرضی غایب و دادن اموال به تصرف قطعی ورثه.

مرحله اول: وضع حقوقی غایب قبل از مداخله دادستان و نصب امین:

اداره اموال غایب به وسیله نماینده قراردادی:

از لحظه شروع غیبت غایب تا مداخله دادستان و نصب امین ممکن است امور غایب به وسیله نماینده قراردادی او (وکیل) اداره شود.

اگر غایب وکیلی برای اداره اموال خود تعیین کرده باشد، دادستان و دادگاه در امور او مداخله نخواهند کرد و برای اداره اموال غایب اقدام به نصب امین نخواهد شد و نیز اموال به تصرف موقت ورثه داده نخواهد شد، مگر اینکه نماینده مزبور فوت کند یا صلاحیتش برای اداره اموال زایل گردد (**ماده ۱۴۰ ق.ا.ح**).

اداره اموال غایب به وسیله نماینده قانونی:

وضعیت دیگری که با تحقق آن مداخله دادستان و نصب امین معمولاً پیش نمی آید عبارت از صورتی است که علی رغم عدم تعیین تکلیف از طرف غایب، اشخاصی وجود دارند که به حکم قانون حق تصدی امور را دارند؛ مثلاً اگر غایب، صغیر یا سفیه و یا مجنون باشد به دستور قانون مدنی، ولی یا قیم حق تصدی و اداره امور زندگی او را خواهند داشت (مواد ۱۱۸۰ و ۱۲۱۸ ق.م).

مرحله دوم: حفظ اموال غایب قبل از تعیین امین:

وظیفه دادستان:

برای حفظ و اداره اموال غایب، بعد از اینکه مفقودالاثر بودنش محرز شد، امینی به وسیله دادگاه با شرایطی که خواهیم گفت، تعیین خواهد شد، لیکن باید دانست در فاصله بین غیبت و نصب امین به وسیله دادگاه حفظ اموال غایب به عهده کیست؟

قانونگذار حفظ و نظارت اموال غایب را تا تعیین امین به عهده دادستان، که حافظ منافع جامعه می باشد، واگذار کرده است. **ماده ۱۱۳ ق.ا.ح. در این باره مقرر می دارد** «حفظ و نظارت اموال در مواردی که محتاج به تعیین امین است مادام که امین معین نشده به عهده دادستانی است که اموال در حوزه او یافت می شود»؛

هرگاه غایب مفقودالاثر در خارج ایران اموالی داشته باشد حفظ و نظارت اموال مزبور تا تعیین امین به عهده مامورین کنسولی خواهد بود و وظایف و اختیارات آنان همان است که برای دادستانها مقرر است (**ماده ۱۱۵ ق.ا.ح.**)

پس اموال غائب تا تعیین امین به وسیله رئیس دادگستری شهرستان حوزه جایی که اموال غائب در آن یافت میشود اداره می شود و اگر اموال غائب در خارج باشد به عهده مامورین کنسولی خواهد بود.

مرحله سوم: نصب امین برای اداره اموال غایب:

شرایط نصب امین:

مرحله سوم در اداره امور مالی غایب نصب امین برای اداره اموال اوست. در این مرحله چون احتمال زنده بودن غایب زیاد است، قانونگذار در درجه اول حفظ منافع غایب و جلوگیری از حیف و میل اموال او را در نظر داشته و بدین جهت برای اداره اموال او تعیین شخص مورد اعتمادی را به عنوان امین پیش بینی کرده است.

طبق ماده ۱۰۱۲ ق.م «اگر غایب مفقودالثر برای اداره اموال خود تکلیفی معین نکرده باشد و کسی هم نباشد که قانوناً حق تصدی امور او را داشته باشد محکمه برای اداره اموال او یک نفر امین معین می کند. تقاضای تعیین امین فقط از طرف مدعی العموم و اشخاص ذی نفع در این امر قبول می شود»؛

کسانی که می توانند تقاضای نصب امین کنند:

چون هدف اصلی از نصب امین سپردن اموال به شخص مطمئن و مورد اعتمادی است که برای حفظ و نگهداری دارایی غایب، به پیشنهاد دادستان و انتصاب دادگاه، به حکم قانون لازم تشخیص داده شده است، از این رو کلیه کسانی که به نحوی منافع احتمالی در اموال غایب دارند و بدون نصب امین آن را در معرض تضییع می بینند حق درخواست نصب امین دارند.

امین وظایفی دارد همچون:

الف) اگه در بین اموال غائب مال ضایع شدنی باشد، آن را بفروشد و با رعایت مصلحت غائب مالی دیگری خریداری کند یا اقدام دیگری بکند.

ب) امین میتواند با اجازه رئیس دادگستری شهرستان اموال منقول (ضایع نشدنی) که مورد احتیاج نیست را بفروشد و مال دیگری بخرد یا اقدام دیگری بکند.

ج) امین باید نفقه اشخاص واجب نفقه و دیون غائب را اولاً از وجوه نقد یا منافع اموال اگر کافی نبود دوماً از فروش اموال منقول و اگه باز هم کافی نبود ثالثاً از فروش اموال غیرمنقول بپردازد که اجازه رئیس دادگستری شهرستان در دو مورد اخیر الزامی است و فروش یا رهن اموال غیر منقول جز در پرداخت نفقه اشخاص واجب نفقه و دیون لازم باشد، مجاز نیست.

دادگاه میتواند حق الزحمه متناسبی از درآمد اموال غائب برای امین معین نماید و اگر هم درآمدی نداشته باشد، حق الزحمه امین از اصل مال غائب نیز قابل پرداخت است.

مرحله چهارم: دادن اموال به تصرف موقت ورثه:

شرایط:

در این مرحله که بعد از گذشتن دو سال از تاریخ آخرین خبر از غایت آغاز می شود، احتمال زنده بودن

کمتر از مراحل پیشین است؛ بنابراین قانونگذار منافع احتمالی وراث را نیز در نظر گرفته و با اینکه آنان را مالک اموال غایب نشناخته است، به آنها حق داده است که از دادگاه تقاضا کنند که اموال غایب به تصرف موقت آنان داده شود باید اضافه کرد که وراث هنگامی می توانند چنین درخواستی از دادگاه بنمایند که غایب کسی را برای اداره اموال خود معین نکرده باشد.

پس از وصول درخواست کتبی و رسیدگی به آن دادگاه یک آگهی مشتمل بر درخواست مذکور و دعوت از اشخاصی که از غایب اطلاعی دارند برای اظهار به دادگاه ترتیب خواهد داد آگهی باید سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه های کثیرالانتشار تهران منتشر گردد و پس از گذشت یک سال از تاریخ نشر آخرین آگهی، اموال غایب به تصرف موقت وراث داده خواهد شد.

قانونگذار برای حفظ منافع غایب و اشخاص ثالث که ممکن است حقی نسبت به اموال او داشته باشند، مقرر داشته است که از وراث، ضامن یا تضمینات کافی دیگر گرفته شود تا در صورت تقصیر ورثه در حفظ اموال و تلف یا نقص آن جبران خسارت آسان باشد. **ماده ۱۰۲۶ ق.م در بیان این قاعده مقرر می دارد:**

«وراث باید ضامن یا تضمینات کافی دیگری بدهند تا در صورت مراجعت غایب و یا در صورتی که اشخاص ثالث حقی بر اموال او داشته باشند، از عهده اموال و یا حق اشخاص ثالث برآیند. تضمینات مزبور تا موقع صدور حکم موت فرضی باقی خواهد بود.»
بنابر آنچه گفته شد، اموال غایب در صورتی به تصرف موقت ورثه داده خواهد شد که:

اولا: غایب کسی را برای اداره اموال خود معین نکرده باشد؛

ثانیا: مدت دو سال از تاریخ آخرین خبر از غایب گذشته باشد؛

ثالثا: وراث درخواستی تقدیم دادگاه کنند و آگهی در جراید (سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه) منتشر گردد رابعا وراث ضامن یا تضمینات کافی بدهند. برابر ماده ۱۴۳ ق.ا.ح. «در موردی که اموال غایب به ورثه تسلیم می شود هرگاه وصیتی شده باشد اموال مورد وصیت به وصی و یا موصی له داده می شود مشروط بر اینکه مطابق ماده ۱۰۲۶ ق.م تامین بدهند». قابل ذکر است که دادن ضامن، یا تضمینات دیگر، به وسیله وراث در این مرحله الزامی است.

وظایف و اختیارات ورثه:

در صورتی که اموال غایب به حکم دادگاه به تصرف موقت ورثه داده شود وظایف و اختیارات ورثه همان است که برای امین ذکر شد. **ماده ۱۴۴ ق.ا.ح. مقرر می دارد** «ورثه و وصی و موصی له که اموال غایب موقتاً به آنها تسلیم می شود باید اموال را با رعایت مصلحت غایب حفظ و اداره نمایند و آنها در اداره اموال غایب، وکیل او خواهند بود».

بنابراین آنان باید مطابق قانون، عرف و عادت، رفتار نمایند و مصلحت غایب را رعایت کنند حدود کلی وظایف و اختیارات ورثه به **مواد ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ ق.ا.ح. مشخص گردیده است.**

مرحله پنجم: حکم موت فرضی غایب و دادن اموال به تصرف قطعی ورثه:

شک و تردید در مرگ انسان و حکم آن:

در پاره ای از موارد مثل وضع غایب در مرگ انسان شک و تردید پدید می آید و این سوال مهم مطرح می شود که آیا او مرده است تکلیف اموال و فرزندان او چگونه خواهد بود؟ آیا احکام شخص زنده بر وضع حقوقی چنین شخصی بار می شود یا احکام شخص مرده؟

هرگاه یقینی در گذشته موجود باشد و آنگاه پس از گذشت مدتی شک و تردید حاصل شود، باید بر اساس یقین سابق عمل نمود مگر اینکه با یک امر یقینی دیگری زوال یقین سابق محرز و مسلم گردد. **ماده ۱۹۸ ق.ا.ح.م به این اصل اشاره کرده است.**

در مورد غایب مفقودالاثَر تا زمانی که حکم موت فرضی صادر نشده است زنده بودن او را استصحاب می کنند و آثار و احکام شخص زنده ر کبر وی مترتب می سازند مگر اینکه خلاف آن ثابت و یا اینکه حکم موت فرضی صادر شود دادگاه با انقضای مدتی که شخص غایب عادتاً در آن زمان زنده فرض نمی شود اقدام به صدور حکم موت فرضی می کند و انقضای این مدت از نظر قانونگذار اماره موت تلقی شده است و اماره که مبتنی بر ظن و غلبه است بر اصل عملی که در مورد شک به کار می رود مقدم است.

شرایط حکم موت فرضی:

در این مرحله که غایب عادتاً زنده نمی ماند قانونگذار برای رعایت حقوق ورثه حکم موت فرضی غایب و دادن اموال به تصرف قطعی آنان را با شرایطی پیش بینی کرده است **ماده ۱۰۱۹ ق.م در این زمینه مقرر می دارد** «حکم موت فرضی غایب در موردی صادر می شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادتاً چنین شخصی زنده نمی ماند».

قانونگذار ایران نیز به بیان قاعده کلی مندرج در ماده ۱۰۱۹ ق.م.ا کتفا نکرده است بلکه طبق مواد ۱۰۲۰ تا

۱۰۲۲ ق.م.ا در موارد مختلف، مدتی را که غایب بعد از انقضای آن عادتاً زنده فرض نمی شود معین کرده و به اصطلاح حقوقی پاره ای امارات قانونی برای زنده نبودن شخص غایب بر حسب عادت به دست داده است.

برای صدور حکم موت فرضی مقدمات و شرایط ذیل باید فراهم گردد: درخواست باید کتبی و متضمن مشخصات غایب تاریخ غیبت و دلایلی که به موجب آن

درخواست کننده حق درخواست کننده حق در خواست صدور حکم موت فرضی دارد و ادله و اسنادی باشد که به موجب آن بر طبق قانون مدنی می توان درخواست حکم موت فرضی نمود (مواد ۱۵۳ و ۱۵۴ ق.ا.ح.)

۲. انتشار آگهی یاد شده (ماده ۱۵۵ ق.ا.ح. و ۱۰۲۵ ق.م.)

۳. انجام دادن بررسی و تحقیق لازم از طرف دادگاه (ماده ۱۵۷ ق.ا.ح.) و احراز تحقق شرایط لازم برای صدور

حکم موت فرضی از جمله انقضای مدتهای مقرر در مواد ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۲ ق.م.

حقوق و اختیارات ورثه بعد از صدور حکم موت فرضی:

بعد از صدور حکم موت فرضی اموال غایب به تصرف قطعی ورثه داده خواهد شد و مانند مورد موت طبیعی ورثه مالک اموال مزبور شناخته خواهند شد و می توانند هر نوع تصرفی در آن بنمایند. چون ورثه بعد از صدور حکم موت فرضی مالک اموال غایب به شمار می آیند هیچ گونه تضمینی از آنها گرفته نمی شود حتی پس از صدور و قطعیت حکم موت فرضی تضمیناتی که از امین یا ورثه گرفته شده است مرتفع خواهد شد (ماده ۱۶۰ ق.ا.ح.).

بازگشت غایب:

ممکن است بعد از صدور حکم موت فرضی و دادن اموال غایب به تصرف قطعی ورثه، غایب پیدا شود در این صورت ورثه باید طبق ماده ۱۰۲۷ ق.م.ا «آنچه را که از اعیان یا عوض و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غایب موجود می باشد مسترد دارند»، ولی مسئول اموالی که از بین رفته و عوض آنها نیز موجود نیست، نمی باشد؛

امور غیر مالی غایب

طلاق زوجه غایب:

درباره امور غیر مالی غایب مفقودالاثر آنچه مورد توجه قانونگذار واقع شده و احکام خاصی راجع به آن مقرر گردیده است طلاق زن اوست بر اساس **ماده ۱۰۲۹ ق.م.هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقودالاثر باشد زن او می تواند از دادگاه تقاضای طلاق کند** در این صورت دادگاه اقدام به نشر آگهی به ترتیب مذکور خواهد کرد و بعد از گذشتن یک سال از تاریخ نخستین آگهی در صورتی که خبری از غایب نرسیده باشد حکم به طلاق خواهد کرد در مورد عده زوجه مطلقه غایب **ماده ۱۱۵۶ ق.م.می گوید «زنی که شوهر او غایب بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عده وفات نگه دارد».**

و زن پس از وقوع طلاق و نگه داشتن عده وفات میتواند مجددا ازدواج کند و اگر شخص غائب بازگردد دیگر حقی نسبت به زن خود ندارد اما اگر قبل از انقضای مدت عده بازگردد حق رجوع دارد.

اثر صدور حکم موت فرضی در امور غیر مالی:

مساله ای که در اینجا می توان طرح کرد آن است که اگر طبق مقررات و تشریفات مذکور حکم طلاق صادر نشده ولی دادگاه با رعایت مقررات حکم موت فرضی غایب را صادر کرده باشد آیا ازدواج غایب بر اثر صدور حکم موت فرضی منحل خواهد شد یا نه؟

در حقوق ایران قانون در این باره ساکت است. ممکن است گفته شود حکم موت فرضی بعد از گذشتن مدتی صادر می شود که شخص عادتاً زنده نمی ماند بنابراین موت فرضی به منزله موت طبیعی است و در حقوق غیر مالی شخص نیز موثر است و موجب انحلال نکاح اوست اما با در نظر گرفتن اینکه مواد قانونی در این زمینه ناظر به امور مالی غایب است و جریان رسیدگی به درخواست صدور حکم موت فرضی از طرف اشخاص ذی نفع جنبه مالی دارد و به همین دلیل **مواد ۱۰۲۹ و ۱۱۵۶ ق.م.** ترتیب دیگری را برای طلاق زن پیش بینی کرده اند. تسری حکم مزبور به امور غیر مالی خالی از اشکال نیست. بنابراین عدم تاثیر حکم موت فرضی نسبت به ازدواج با اصول حقوقی بیشتر وفق دارد.

ممیزات شخص حقیقی (اسناد ثبت احوال)

تعاریف و کلیات

مهمترین وقایع و احوال شخصیه که طبق قانون باید به ثبت برسند و سند رسمی برای آنها تنظیم گردد عبارتند از: **ولادت، ازدواج، طلاق و فوت که آنها را وقایع چهارگانه (اربعه) گویند.**

مفهوم اسناد ثبت احوال:

اسناد مربوط به احوال شخصیه را اسناد ثبت احوال یا اسناد سجلی گویند که برابر مقررات ثبت احوال به وسیله مامورین رسمی تنظیم می شوند ثبت احوال شامل ثبت ولادت، فوت، ازدواج، طلاق (وقایع اربعه) و نام خانوادگی در دفاتر و اوراق و اسناد مربوط است.

سند ثبت احوال یک سند رسمی است و تا زمانی که به موجب تصمیم هیات حل اختلاف یا رای دادگاه بر حسب مورد تصحیح یا باطل نشده باشد به قوت خود باقی است (مفاد ماده ۸ ق.ث.ا اصلاحی ۱۳۶۳/۱۰/۱۸)

قواعد کلی ثبت و وقایع چهار گانه

اهم این قواعد به این شرح هستند:

۱. ثبت وقایع چهارگانه الزامی است و افراد در تنظیم و تقاضای ثبت آنها مخیر نمی باشند **(ماده ۹۹۳ ق.م.و مواد ۱۲، ۲۲ و ۳۱ به بعد ق.ث.ا)**. چنانکه خواهیم گفت قانون برای متخلفین ضمانت اجرای خاصی را مقرر داشته است.
۲. ثبت این وقایع در دفاتر و اسناد مخصوصی صورت می گیرد که رسمی محسوب می شوند و انکار و تردید نسبت به آنها پذیرفته نمی شود و مادام که با تصمیم هیات حل اختلاف و یا رای دادگاه تصحیح و یا باطل نشده اند به قوت خود باقی می باشند **(ماده ۸ ق.ث.ا و ماده ۱۲۸۷ ق.م.)**.
۳. ثبت این وقایع به وسیله نماینده یا مامور صالح اداره ثبت احوال در حدود صلاحیت خویش انجام می گیرد.
۴. ثبت وقایع در صورت فراهم بودن شرایط ثبت برای مامور اداره ثبت احوال تکلیف فوری و الزامی است و او نمی تواند ثبت واقعه را به تاخیر اندخته یا از ثبت آن خودداری نماید.
۵. مامور اداره ثبت احوال باید عواقب وخیم اظهارات کذب را به اعلام کننده و شهود اعلام کند و مراتب را در دفتر قید نماید همچنین مامور مکلف است مراتب ثبت و جزئیات آن را برای اظهار کننده و شاهد بخواند و سپس به امضا رسانده خود نیز نام و نام خانوادگی خود را با تمام حروف نوشته امضا و مهر کند.
۶. کلیه تاریخها باید با قید سال ماه روز و با تمام حروف نوشته شود.
۷. ثبت تمامی وقایع یا با حضور شاهد و یا با گواهی اشخاص ذی صلاح انجام می پذیرد. **(مستفاد از ماده ۱۱ و ۱۳ و ۲۴ ق.ث.ا اصلاحی سال ۶۳)**.

۸. ثبت تمامی وقایع و ارائه خدمات سجلی هزینه هایی دارد که از متقاضی صدور سند از طریق واریز وجه به حساب بانکی مربوط (**ماده ۳۵ ق.ث.۱ و آیین نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۶۳**) دریافت می گردد.

۹. ثبت وقایع طبق قانون ایران و به زبان فارسی صورت می گیرد؛ بنابراین هرگاه تبعه خارجی نیز متقاضی ثبت یکی از وقایع چهارگانه باشد، مقررات و قواعد شکلی قانون ایران رعایت خواهد شد.

۱۰. درخواست ثبت واقعه تحت شرایطی از غیر صاحب واقعه نیز پذیرفته شده است. (**ماده ۱۶ و ۱۷ و تبصره ۱ ماده ق.ث.۱ مصوب ۱۳۵۵**).

۱۱. ثبت واقعه در خارج از ایران به وسیله مامور کنسولی ایران انجام می پذیرد (**ماده ۱۰۰۱ ق.م و ماده ۳۰ ق.ث.۱ و مواد ۱۲، ۱۳ و ۲۲ ق.ث.۱ مصوب ۱۳۵۵ و اصلاحی ۱۳۶۳**)

احوال شخصیه که باید ثبت شود

مهم ترین احوال شخصیه که طبق قانون باید ثبت شوند، **ولادت، فوت، ازدواج و طلاق** است.

الف) ثبت ولادت: ولادت هر طفلی که در ایران متولد می شوند باید طبق ۱۵ روز از تاریخ ولادت طفل به نماینده یا مامور ثبت احوال اعلام شود. هم چنین صرف اظهار اعلام کننده برای ثبت ولادت کافی نیست بلکه باید تصدیق پزشک یا مامای رسمی برای این کار لازم است و اگر نشد با تصدیق ۲ گواه ثبت می شود.

ولادت هر طفل در ایران اعم از اینکه پدر و مادر طفل ایرانی یا خارجی باشند باید به نماینده یا مأمور ثبت احوال اعلام شود. ولادت اطفال ایرانیان مقیم خارج از کشور باید به مامور کنسولی ایران در اقامتگاه طفل و اگر مامور کنسولی نباشد به نزدیکترین مامور کنسولی و یا به سازمان ثبت احوال کشور اعلام گردد (**ماده ۱۲ ق.ث.۱ مصوب ۱۳۵۵**). مهلت اعلام تا ۱۵ روز پس از تاریخ ولادت طفل است.

بنابراین در ثبت ولادت تکلیف اعلام ولادت وظیفه مامور ثبت احوال مهلت ثبت ولادت نام و نام خانوادگی و مشخصات مولود حائز اهمیت و قابل بحث است.

ب) ثبت فوت:

گواهی مرگ به هر شخصی که درخواست کند تسلیم می گردد. هم چنین مدت اعلام مرگ ده روز از تاریخ وقوع فوت یا وقوف بر آن است.

ج) ثبت ازدواج و طلاق:

ثبت ازدواج و طلاق در دفاتر رسمی ویژه این وقایع ثبت می شود و دارندگان دفاتر رسمی موظفند حداکثر هر ۱۵ روز یک بار وقایع ازدواج و طلاق و رجوع به ثبت احوال تحویل دهند و در خارج از کشور به ماموران کنسولگری و سپس به ثبت احوال ایران حداکثر هر یک ماه. طلاق، رجوع و بذل مدت (نکاح موقت) که در دفتر رسمی طلاق به ثبت نرسیده باشد با ارائه اقرارنامه رسمی در اسناد ثبت احوال طرفین ثبت خواهد شد. طبق **ماده ۶۴۵ ق.م.ا.ع** عدم ثبت ازدواج و طلاق و رجوع موجب حبس تعزیری تا یک سال است و عدم ثبت ازدواج موقت امروزه فاقد مجازات کیفری است. اگر هنگام تحریر سند اشتباهی رخ دهد اگر قبل امضاء باشد مراتب در حاشیه سند به عمل می آید اما اگر بعد امضاء باشد در صلاحیت هیات حل اختلاف است اما اگر اشتباه در اعلام کننده تاریخ ولادت باشد تصحیح آن در صلاحیت دادگاه است و در مواردی که در صلاحیت هیات حل اختلاف باشد، رای آن قابل شکایت در دادگاه محل اقامت خواهان است و رای دادگاه هم قابل تجدید نظر است.

تکلیف اعلام ولادت

طبق ماده ۹۹۳ ق.م.ا.ع «ولادت هر طفل و همچنین سقط هر جنین که بعد از ماه ششم از تاریخ حمل واقع شود» باید به اداره ثبت احوال اطلاع داده شود بنابراین اعلام سقط جنینی که قبل از پایان ماه ششم واقع شده باشد لازم نیست و این واقعه به ثبت نرسیده سندی برای آن تنظیم نمی گردد.

اعلام و امضای سند ثبت ولادت به ترتیب به عهده این اشخاص خواهد بود:

۱. پدر یا جد پدری؛
۲. مادر در صورت غیبت پدر و در اولین موقعی که قادر به انجام دادن این وظیفه باشد؛
۳. وصی یا قیم یا امین؛
۴. اشخاصی که قانوناً عهده دار نگهداری طفل می باشند (مانند مامورین انتظامی در مورد اطفال پیدا شده)؛
۵. متصدی یا نماینده موسسه ای که طفل به آنجا سپرده شده است (مانند زایشگاه و بیمارستان)؛
۶. صاحب واقعه که سن او از ۱۸ سال تمام به بالا باشد (ماده ۱۶ ق.ت.ا. اصلاحی ۱۳۶۳)؛
۷. در صورتی که ازدواج پدر و مادر طفل به ثبت نرسیده باشد، اعلام ولادت و امضای اسناد متفقاً به عهده پدر و مادر خواهد بود؛

۸. ماما یا پزشکی که در حین ولادت حضور دارد و در زایمان دخالت می کند؛

۹. «در صورتی که طفل در مکانی متولد شود که خروج از آن ممنوع یا محتاج به اجازه مخصوص باشد، نظیر ندامتگاه، کانون اصلاح و تربیت و غیره، متصدیان این سازمانها مکلف به اطلاع واقعه و ایجاد تسهیلات لازم برای انجام وظایف صاحب واقعه می باشند».

۱۰. اطفال پیدا شده به وسیله مامورین رسمی (انتظامی و ضابطین دادگستری) نیز طی صورت جلسه ای به اداره ثبت احوال معرفی می شوند.

ویژگی شخص حقوقی

کلیات

قانونگذار نه فقط از منافع فرد به عنوان شخص حمایت می کند، منافع گروهها و اجتماعات بشری را که برای وصول به هدفهای مشترک تشکیل می شوند نیز مورد حمایت قرار می دهد.

نمی توان پذیرفت که هر یک از اعضای گروه در تمامی اعمال لازم برای نیل به هدفهای گروه شرکت نمایند یا همگی با هم آنها را انجام دهند؛ بنابراین گروهها و اجتماعات را نیز باید طرف حق و تکلیف محسوب داشت و برای آنها شخصیتی متمایز و مجزا از شخصیت اعضایشان قائل شد و به آنها اجازه داد که به وسیله نمایندگان صلاحیتدار خود اعمال لازم برای زندگی حقوقی را انجام دهند. از این رو در حقوق کشورها، علاوه بر شخص طبیعی که صاحب حق و تکلیف است شخص حقوقی نیز شناخته شده است که می تواند مانند شخص طبیعی صاحب حق باشد و عهده دار تکلیف گردد. قانونگذار ایران نه فقط برای بعضی از گروهها و اجتماعات بشری شخصیت حقوقی قائل شده است، پاره ای اموال را نیز مانند موقوفه از شخصیت حقوقی برخوردار کرده و به مسئولان حفظ و اداره آنها اجازه داده است که به نام شخص حقوقی مزبور تصمیمات لازم را اتخاذ نمایند.

یکی از ضرورتهای زندگی امروز، وجود شخص حقوقی است، زیرا اداره جامعه و جریان کارها به گونه ای شایسته بدون وجود حکومت، دولت و سایر نهادها و بنیادهای حکومتی و تخصیص پاره ای اموال به آنها و تاسیس شرکتهای تجاری و موسسات غیر تجاری، اعم از انتفاعی و غیر انتفاعی، امکان پذیر نیست. به همین دلیل است که انواع مختلف شخص حقوقی در رشته های مختلف حقوق عمومی و خصوصی مورد توجه قرار گرفته اند.

به منظور شناساندن شخص حقوقی نخست لازم است که تعریف ضرورت وجود و چگونگی پدید آمدن و ماهیت شخص حقوقی و آنگاه اقسام ممیزات و وضع حقوقی آن در حقوق امروز معلوم گردد؛ این موضوعات را به اختصار مورد مطالعه قرار می دهیم.

تعریف و شرایط ایجاد شخص حقوقی

شخص حقوقی هنگامی پدید می آید که دسته ای از افراد که دارای منافع و فعالیت مشترک هستند یا پاره ای از اموال که به اهداف خاصی اختصاص داده شده اند در کنار هم قرار بگیرند و قانون آنها را طرف حق و تکلیف بشناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قائل گردد، مانند دولت، شهرداری، دانشگاه، شرکتهای تجاری، انجمنها و موقوفات.

بنابراین، می توان گفت شخص حقوقی مانند شخص طبیعی موجودی است که برای نیل به اهداف خاصی پدید می آید و می تواند طرف حق و تکلیف قرار بگیرد.

شرایط ایجاد:

همان طور که شخص طبیعی باید موجود باشد تا بتواند طرف حق و تکلیف قرار بگیرد و اثبات وجود او لازم است شخص حقوقی نیز مانند شخص طبیعی باید موجود باشد و اصل، عدم آن است البته این واقعیت که شخص حقوقی نامیده می شود یک واقعیت خارجی نیست بلکه یک واقعیت اعتباری است و آنچه در عالم خارج به عنوان اجزا و عناصر آن موجود و قابل حس و لمس است چیزی غیر از شخص حقوقی است و نباید آن را با شخص حقوقی اشتباه گرفت.

برای ایجاد یک شخص حقوقی شرایط ذیل لازم است:

۱- قصد و اراده تشکیل شخص حقوقی

۲- هدفدار بودن گروه

ماهیت شخص حقوقی

نظریه های مختلف:

درباره ماهیت شخص حقوقی نظریه های مختلف و جالبی کبراز شده است که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد: نظریه وجود فرضی، نظریه وجود واقعی و نظریه نفی شخصیت حقوقی که ذیلا آنها را به اختصار مورد بحث قرار می دهیم.

نظریه وجود فرضی:

این یک نظریه قدیمی کلاسیک است که از افکار فرد گرایی ناشی شده و مدتهای مدید حاکم بوده است طرفداران این نظریه گفته کند جمعیتها و گروهها از اعضای خود جدا نیستند و اشخاص مستقلی را تشکیل نمی دهند اشخاص واقعی همان اشخاص طبیعی هستند و شخص حقوقی فرض و ساخته قانونگذار است و بدون دخالت و تصمیم دولت ایجاد نمی شود قانونگذار تا حدی که مصلحت می داند شخص حقوقی را صاحب حق می شناسد بنابراین اولاً وجود شخص حقوقی بسته به اختیار و کرده دولت است ثانیاً شخص حقوقی فقط دارای حقوقی است که قانون برای او شناخته است به تعبیر دیگر در شخص حقوقی اصل عدم اهلیت است و اهلیت استثنا محسوب می شود.

نظریه وجود واقعی:

بعضی از علمای حقوق با توجه به ارزش و اهمیت غیر قابل انکار مفهوم شخص حقوقی در زندگی اجتماعی آن را یک واقعیت به شمار آورده کند بنابر این نظریه اشخاص حقوقی موجودات اجتماعی هستند که نقش آنها در زندگی اجتماعی و حتی در حیات دولت ضروری است.

به هر حال طرفداران نظریه وجود واقعی شخص حقوقی برای ان واقعیتی خارج از اراده قانونگذار قائل شده اند و با گسترش و تسهیل فعالیت آن موافقند.

نظریه نفی شخصیت حقوقی:

بعضی از علمای حقوق منکر وجود شخصیت حقوقی و فایده آن شده و سعی کرده آثار شخصیت حقوقی را از طریق سایر نهادهای حقوقی توجیه کنند این گروه نیز به چند دسته تقسیم می شوند:

برخی برآنند که شخصیت حقوقی چیزی جز مالکیت جمعی نیست مثلاً هنگامی که سه نفر شریک می شوند نیازی نیست که بگوییم شخص چهارمی ایجاد شده است.

بعضی دیگر از استادان حقوق اظهار عقیده کرده‌اند که روابط قراردادی موجود بین اعضای گروه می‌توانند جایگزین مفهوم شخص حقوقی شود. شخص حقوقی وجود ندارد بلکه افرادی هستند که با قرار داد شرکت با هم رابطه پیدا کرده‌اند.

نتیجه و نظریه قابل قبول در حقوق ایران

ایرادها و انتقادهایی که به مفهوم شخص حقوقی شده اهمیت عملی و ارزش اجتماعی آن را از میان نبرده و امروزه در قوانین همه کشورها وجود شخص حقوقی پذیرفته شده است این مفهوم علاوه بر سادگی و آسانی بهتر از هر مفهوم دیگری منافع جمعی و ثبات آن را تامین می‌کند و یک نهاد حقوقی و ضروری است که نمی‌توان در جهان امروز از آن چشم پوشید.

در حقوق ایران نظریه وجود واقعی شخص حقوقی بیشتر قابل قبول است زیرا اولاً قوانین ایران با گسترش وجود و فعالیت اشخاص حقوقی ثبت در دفتر مخصوص را شرط وجود آنها نمی‌داند مثلاً شرکتهای بازرگانی پس از انجام دادن پاره‌ای امور و قبل از ثبت در دفتر ثبت شرکتهای شخصیت حقوقی پیدا می‌کنند ثانیاً اصل در حقوق ایران اهلیت شخص حقوقی است و اصولاً شخص حقوقی از همه حقوق شخص طبیعی برخوردار است مگر آنچه بر حسب طبیعت ویژه شخص طبیعی باشد (ماده ۵۸۸ ق.ت) با وجود این نظارت دولت بر اشخاص حقوقی بیش از نظارت بر کار اشخاص طبیعی است و این با مصالح اجتماعی توجیه می‌شود.

واقعیت اعتباری:

تردیدی نمی‌توان داشت که شخص حقوقی همانند موجودات خارجی و عینی نیست یعنی درعالم خارج از ذهن وجود ندارد و قابل رویت و لمس و حس نمی‌باشد بلکه واقعیتی اعتباری است.

اقسام شخص حقوقی

در حقوق امروز اشخاص حقوقی را می‌توان به اشخاص حقوقی عمومی و اشخاص حقوقی حقوق خصوصی تقسیم کرد.

اشخاص حقوقی عمومی:

شخص حقوقی ممکن است مربوط به حقوق عمومی باشد این اشخاص را اشخاص حقوق عمومی نیز گفته‌اند دولت بی‌شک از این دسته اشخاص حقوقی است شهرداریها و سازمانهای عمومی که قانون به آنها استقلال مالی

و اداری اعطا کرده نیز از این دسته کند مجلس شورای اسلامی دانشگاه تهران، شهرداری، سازمان ثبت احوال کشور، سازمان آب منطقه ای و شرکت ملی نفت، اشخاص حقوقی حقوق عمومی هستند.

ماده ۵۸۷ ق.ت مصوب ۱۳۱۱ مقرر می دارد «موسسات و تشکیلات دولتی و بلدی به محض ایجاد و بدون احتیاج به ثبت دارای شخصیت حقوقی می شوند» بنابراین اشخاص حقوقی مربوط به حقوقی مربوط به حقوقی عمومی به محض ایجاد شخصیت حقوقی پیدا می کنند و می توانند در حدود صلاحیت خود اعمال حقوقی انجام دهند و اصولاً نیازی به ثبت آنها نیست برخلاف اشخاص حقوقی حقوق خصوصی که طبق قانون باید به ثبت برسند.

باید اضافه کرد که گاهی تشخیص اینکه یک شخص مربوط به حقوق عمومی یا حقوق خصوصی می باشد دشوار و دقیق است همان طور که تشخیص حقوق عمومی از حقوق خصوصی همیشه آسان نیست مثلاً می توان از خود پرسید آیا کانون و کلا یک شخص حقوقی عمومی یا خصوصی است چون این کانون بعضی از وظایف دولت را در مورد تنظیم و کالت دادگستری و تعقیب و مجازات انضباطی و کلا می متخلف انجام می دهند می توان آن را یک شخص حقوقی عمومی دانست در مورد شرکتهای بازرگانی که سرمایه آنها متعلق به دولت است ولی طبق مقررات و اصول بازرگانی اداره می شوند نیز مساله قابل بحث است با وجود این چون سرمایه این موسسات متعلق به دولت است می توان آنها را در زمره اشخاص حقوقی عمومی قرار داد بنابراین می توان گفت اگر سرمایه شخص حقوقی متعلق به دولت یا شهرداری باشد یا هدف و فعالیت آن از هدفها و فعالیتهای عمومی باشد شخص حقوقی مربوط به حقوق عمومی تلقی می شود.

اشخاص حقوقی حقوق خصوصی:

این دسته از اشخاص حقوقی که گاهی آنها را اشخاص حقوق خصوصی می نامند مربوط به روابط خصوصی مردم هستند و هدف فعالیت آنها در زمینه حقوق خصوصی است بعضی از این اشخاص دارای هدف انتفاعی هستند و بعضی دیگر چنین هدفی ندارند موقوفات نیز نوع مستقلی از این اشخاص حقوقی را تشکیل می دهند بنابراین اشخاص حقوقی حقوق خصوصی را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. شرکتهای تجاری: شرکت تجاری از گروهی از افراد تشکیل می شود که اموال یا خدماتی را به منظور یک فعالیت اقتصادی مشترک و تقسیم منافع بین خود در میان می گذارند شرکت تجاری دارای اقسام متعددی است که در قانون تجارت پیش بینی شده است و کلیه شرکتهای تجاری دارای شخصیت حقوقی هستند (**ماده ۵۸۳ ق.ت**).

شرکتهای تجارتي از حین ایجاد واجد شخصیت حقوقی می شوند لیکن شخصیت آنها هنگامی کامل می شود که طبق مقررات به ثبت برسند ثبت شرکتهای در تهران در اداره ثبت شرکتهای و در شهرستانها در اداره ثبت اسناد مرکز اصلی شرکت به عمل می آید بحث از این شرکتهای مربوط به حقوق تجارت است.

۲. موسسات غیر تجاری: موسسات غیر تجاری موسساتی هستند که از گروهی از افراد برای مقاصد غیر تجارتي اعم از انتفاعی و غیر انتفاعی تشکیل شده اند ماده ۱ آیین نامه اصلاحی ثبت تشکیلات و موسسات غیر تجاری مصوب ۱۳۳۷ در این زمینه می گویند «مقصود از تشکیلات و موسسات غیر تجاری مذکور در **ماده ۵۸۴ قانون** تجارت کلیه تشکیلات و موسساتی است که برای مقاصد غیر تجاری از قبیل امور علمی یا ادبی یا امور خیریه و امثال آن تشکیل می شود اعم از آنکه تشکیل دهندگان قصد انتفاع داشته یا نداشته باشند.

تبصره: تشکیلات و موسسات مزبور می توانند عناوینی از قبیل انجمن کانون یا بنگاه و امثال آن اختیار نمایند ولی اتخاذ عناوینی که اختصاص به تشکیلات دولتی و کشوری دارد از طرف موسسات مزبور ممکن نخواهد بود».

بنابراین موسسات غیر تجاری را به دو بخش می توان تقسیم کرد:

الف) موسساتی که مقصود از تشکیل آنها جلب منافع و تقسیم آن بین اعضای خود نباشد، مانند انجمنهایی که برای تشویق علم، ادب، ورزش، هنرهای زیبا و حمایت دسته ای از مردم یا حیوانات و جلوگیری از امراض یا فساد اخلاقی تشکیل می شوند؛

ب) موسساتی که مقصود از تشکیل آنها سودجویی و جلب منافع مادی باشد مانند کانونهای فنی و حقوقی یا شرکتهای غیر تجاری که برای کشاورزی یا آبیاری تشکیل می گردند (ماده ۲ آیین نامه مذکور).

به هر حال طبق **ماده ۵۸۴ ق.ت** «تشکیلات و موسساتی که برای مقاصد غیر تجاری تاسیس شده یا بشوند از تاریخ ثبت در دفتر مخصوصی که وزارت عدلیه تعیین خواهد کرد شخصیت حقوقی پیدا میکنند». بنابراین تشکیلات و موسسات غیر تجاری قبل از ثبت هیچ گونه شخصیت حقوقی ندارند و هنگامی شخصیت پیدا می کنند که تشریفات ثبت آنها انجام شده باشد به موجب ماده ۳ آیین نامه ۱۳۳۷ ثبت تشکیلات و موسسات مزبور در تهران در اداره ثبت شرکتهای و در شهرستانها در اداره ثبت مرکز اصلی آنها به عمل خواهد آمد.

۳. موقوفات. چنانکه اشاره کردیم موقوفات نیز که عبارت از اموالی می باشند که از جریان دادوستد و معاملات خارج و به یک هدف نیک تخصیص داده شده اند دارای نوعی شخصیت حقوقی هستند متولی یا سازمان اوقاف

برای حفظ و اداره موقوفه و صرف منافع، طبق وقفنامه، به نمایندگی از موقوفه اقدام خواهد کرد و اعمال حقوقی لازم را انجام خواهد داد.

قانون اوقاف مصوب ۱۳۵۴ به صراحت اعلام کرده بود که «موقوفه عام دارای شخصیت حقوقی است و متولی یا سازمان اوقاف حسب مورد نماینده آن می باشد». در مورد موقوفه خاص قانون مزبور ساکت بود ولی طبق اصول حقوقی برخی از استادان حقوق برای آن نیز شخصیت حقوقی قائل بودند. به هر حال قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۲ دی ماه ۱۳۶۲ این ابهام را رفع کرد و برای هر موقوفه (اعم از عام و خاص) شخصیت حقوقی شناخت **ماده ۳ قانون** اخیر چنین مقرر می دارد «هر موقوفه دارای شخصیت حقوقی است و متولی یا سازمان حسب مورد نماینده آن می باشد».

وقف هنگامی محقق می شود که مالک با شرایط مقرر در قانون مالی را به موجب قرارداد وقف از ملکیت خود خارج ساخته منافع آن را به یک کار نیک تخصیص دهد و آن را به عنوان موقوفه به موقوف علیهم (در وقف خاص) یا به متولی یا حاکم (در وقف عام) تسلیم نماید (ماده ۶۲ ق.م). موقوفه ممکن است به نام دیگری از قبیل بنیاد نامیده شود.

آغاز وجود شخص حقوقی

تمام پدیده های جهان هستی آغازی دارند. از نیستی پا به عرصه هستی گذاشته اند.

شخص حقوقی نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد این یک حکم عقلی است و عرف و عادت نیز آن را تایید می کند.

صرف نظر از نظریه های حقوقی می توان گفت آغاز وجود شخصیت های حقوقی حقوق عمومی اعم از دولت سامانه های دولتی و شهرداری زمان تشکیل آنهاست این اشخاص به محض ایجاد و بدون احتیاج به ثبت دارای شخصیت حقوقی می شوند **(ماده ۵۸۷ ق.ت)؛**

اما آغاز وجود اشخاص حقوقی حقوق خصوصی متفاوت است. شرکتهای بازرگانی به محض تشکیل واجد شخصیت حقوقی می شوند ولی شخصیت آنها هنگامی کامل می گردد که به ثبت برسند **(مستنبط از مواد ۵۸۲ و ۵۸۴ ق.ت)؛** لیکن طبق **ماده ۵۸۴ ق.ت** «تشکیلات و موسساتی که برای مقاصد غیر تجاری تأسیس شده یا بشوند از تاریخ ثبت در دفتر مخصوصی که وزارت عدلیه معین خواهد کرد شخصیت حقوقی پیدا می کنند».

موقوفه نیز برابر **ماده ۳** قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳ دارای شخصیت حقوقی است و از تاریخ قبض عین موقوفه که از ارکان وقف به شمار می آید (**ماده ۵۹ ق.م**) بدون اینکه به ثبت احتیاج داشته باشد تشکیل و ایجاد می گردد.

پایان وجود شخص حقوقی

حیات اشخاص حقوقی مانند اشخاص طبیعی پایان می پذیرد. هم در مورد اشخاص حقوقی حقوق عمومی و هم در باره اشخاص حقوقی حقوق خصوصی اعمال می گردد.

اشخاص حقوقی حقوق خصوصی (بجز وقف) با انحلال و پایان عمل تصفیه، شخصیت حقوقی خود را از دست می دهند. برابر **ماده ۲۰۸ قانون اصلاحی تجارت** (تا خاتمه امر تصفیه شخصیت حقوقی شرکت جهت انجام امور مربوط به تصفیه باقی خواهد ماند...) و انحلال شرکت مادام که به ثبت نرسیده و اعلان نشده باشد نسبت به اشخاص ثالث بلااثر است (**ماده ۲۱۰ قانون اصلاحی تجارت**).

شخصیت حقوقی وقف نسبت به سایر اشخاص حقوقی حقوق خصوصی دوام بیشتری دارد و تا زمانی که عین موقوفه باقی باشد این شخص به حیات حقوقی خود ادامه می دهد

اما در مورد تلف مال موقوفه، وجود این شخص پایان می پذیرد (**مستنبط از ملاک ماده ۵۱ ق.م**)

ممیزات شخص حقوقی (نام)

کلیات

شخص حقوقی مانند شخص طبیعی دارای ممیزاتی است که آن را از سایر اشخاص متمایز می گرداند. برای اینکه روابط حقوقی و تجاری اشخاص به آسانی انجام پذیرد و بستانکاران بتوانند بدون صرف وقت زیاد و تحمل خسارات به طرف مقابل و بدهکاران خویش مراجعه نمایند، لازم است که شخص حقوقی نیز دارای نام، اقامتگاه و تابعیت باشد.

نام

شخص حقوقی مانند شخص طبیعی، باید نامی داشته باشد. داشتن نام باید برای شخص حقوقی هم، الزامی باشد، زیرا بدون داشتن نام برقراری رابطه با یک شخص به دشواری صورت می گیرد. اگر چه در قانون مدنی و قانون تجارت نص صریحی نسبت به این مسأله وجود ندارد، از وجود پاره ای مقررات بویژه مقرراتی که اعلام نام

شخص حقوقی به مراجع قانونی ذی ربط را پیش بینی کرده است می توان ضرورت انتخاب نام برای شخص حقوقی را استفاده کرد. بعلاوه طبق **ماده ۵۸۸ ق.ت** (شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است) تصمیمات شخص حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند، گرفته می شود (**ماده ۵۹۱ ق.ت**) از مسایل مهم شخص حقوقی به شمار می رود. قانونگذار ثبت اسم تجاری را جز در مواردی که وزارت دادگستری الزامی بداند اختیاری اعلام کرده است (**ماده ۵۷۶ ق.ت**). اسم تجاری ثبت شده را هیچ شخص دیگری نمی تواند در همان محل انتخاب کند (**ماده ۵۷۸ ق.ت**).

ممیزات شخص حقوقی (اقامتگاه)

شخص حقوقی دارای اقامتگاه است که برابر قانون مدنی مرکز عملیات اوست (**ماده ۱۰۰۲ ق.م**) قانون تجارت در این زمینه می گوید «اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که اداره شخص حقوقی در آنجاست» **ماده ۵۹۰ ق.ت**

تعارضی بین دو ماده یاد شده نیست و مقصود از مرکز عملیات در **ماده ۱۰۰۲ ق.م** همان مرکز عملیات اداری و به عبارت دیگر محلی است که اداره شخص حقوقی در آنجاست، یعنی محلی که ارکان شخص حقوقی مانند مجمع عمومی، هیأت مدیره و مدیر عامل در آنجا قرار دارند و تصمیمات در آنجا گرفته می شود و دستورهای اصلی از آنجا صادر می گردد، نه مرکز عملیات مادی یا فنی که ممکن است متغیر یا متعدد باشد، مانند مرکز عملیات فنی یک شرکت راه سازی. مرکز اداره که یک محل نسبتاً ثابت است برای اقامتگاه شخص حقوقی مناسب تر است تا مرکز عملیات فنی یا مادی.

بنابراین می توان گفت در حقوق ایران اقامتگاه شخص حقوقی مرکز عملیات اداری یا مرکز اداره شخص است و تفاوتی از این لحاظ بین اشخاص حقوقی حقوق تجارت و سایر اشخاص حقوقی نیست.

ممیزات شخص حقوقی (تابعیت)

شخص حقوقی مانند شخص طبیعی دارای تابعیت است. برابر ماده ۵۹۱ ق.ت «اشخاص حقوقی تابعیت مملکتی را دارند که اقامتگاه آنها در این مملکت واقع است.» همانطور که گفتیم مرکز عملیات اداری این اشخاص (**ماده ۱۰۰۲ ق.م و ۵۹۰ ق.ت**) اقامتگاه آنها خواهد بود.

حقوق و تکالیف

طبق ماده ۵۸۸ ق.ت «شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است، مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد، مانند حقوق و وظایف ابوت و بنوت و امثال ذلک»؛ بنابراین شخص حقوقی از کلیه حقوق شخص طبیعی برخوردار می شود و اصل، اهلیت تمتع شخص حقوقی است، مگر آنچه، بر حسب طبیعت، ویژه انسان باشد، مانند حقوق ناشی از رابطه پدر - فرزندی یا زناشویی.

البته شخص حقوقی نمی تواند خارج از حدود قانون و اساسنامه یا وقفنامه، حقوقی داشته باشد و حقوقی که برای شخص حقوقی شناخته می شود متناسب با هدفهایی است که برای او در نظر گرفته شده است؛ مثلاً یک انجمن یا موسسه غیر انتفاعی حق ندارد عملیات بازرگانی انجام دهد.

چنانکه گفتیم، شخص حقوقی مانند شخص طبیعی می تواند نامی داشته باشد. شخص حقوقی مانند شخص طبیعی دارای اقامتگاه و تابعیت است. علاوه بر حقوق یاد شده، شخص حقوقی می تواند مالک و داین و مدیون باشد و در صلاحیت و هدف خود طرف قرارداد واقع شود و اعمال حقوقی انجام دهد و نیز می تواند حقوق و تکالیف دیگری دارا شود، مشروط بر اینکه طبیعتاً مخصوص شخص طبیعی نباشد. چون شخص حقوقی یک فرد انسانی نیست که بتواند مستقیماً و بدون دخالت دیگری حقوق خود را اجرا کند و اعمال حقوقی انجام دهد، قانونگذار مقرر می دارد که «تصمیمات شخص حقوقی بوسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند گرفته می شود» (ماده ۵۸۹ ق.ت)؛ مثلاً در شرکتهای تجاری، مجمع صاحبان سرمایه و مدیران برای اخذ تصمیم و انجام دادن اعمال لازم برای زندگی حقوقی شرکت صلاحیت دارند و تصمیمات آنها به نام شرکت گرفته می شود و آثار آن نیز مستقیماً برای شخص حقوقی است و برای او ایجاد حق و تکالیف می نماید.

اهلیت شخص حقوقی

چنانکه در قسمت مربوط به شخص طبیعی گذشت اهلیت شایستگی و توانایی شخص برای دارا شدن و اجرای حق. این تعریف درباره شخص حقوقی نیز صادق است. تردیدی وجود ندارد که شخص حقوقی هم باید اهلیت

لازم را برای دارا شدن و استیفای حق داشته باشد، زیرا شخص بدون اهلیت، موجودی است که نمی تواند طرف حق و تکلیف واقع گردد.

اهلیت تمتع:

قانونگذار ایرانی اصل برابری شخص طبیعی و حقوقی را در داشتن حقوق و تکالیف پذیرفته تا جایی که امکان دارد، در این باره تبعیضی قایل نشده است **(ماده ۵۸۸ ق.ت)؛** بنابراین، در حقوق ایران شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که شخص طبیعی می تواند دارای آنها باشد.

نکته شایان توجه این است که چون شخص حقوقی بر اساس ضرورت‌های جامعه و به منظور نیل به اهداف خاصی پدید می آید، اهلیت تمتع او با توجه به همین نیازها و مقاصد تعیین می گردد و بسته به اراه کسانی است که در چهارچوب قانون این شخص را پدید می آورند.

می توان گفت که اهلیت شخص حقوقی محدود به حدودی است که قانون یا قرارداد (اساسنامه، شرکت نامه و وقف نامه) برای او مقرر داشته است و خارج از این حدود نمی توان محدودیتی برای او قایل شد.

به دیگر سخن، هر گاه دلیلی بر این محدودیت وجود نداشته باشد شخص حقوقی طبق ماده ۵۸۸ ق.ت اهلیت عام خواهد داشت.

اهلیت استیفا:

اعمال حق و اهلیت استیفا مستلزم وجود اراده حقوقی آن است. آن دسته از اشخاص طبیعی که به علت صغر سن یا ضعف یا اختلال قوای دماغی، فاقد اراده کافی هستند، اهلیت استیفا ندارند و محجور شناخته می شوند و نمایندگان قانونی آنان، به نام این اشخاص، اعمال حقوقی انجام می دهند. همچنین شخص حقوقی، چون فاقد اراده هستند، از طریق نمایندگانشان، مانند مدیر عامل و هیأت مدیره و مجامع عمومی که از اشخاص طبیعی تشکیل شده اند، حقوق خود را اعمال می نمایند.

نخستین مسأله ای که در اینجا مطرح می شود وضعیت حقوقی این اشخاص نسبت به شخص حقوقی است. در تحلیل وضعیت حقوقی مدیران یا نمایندگان شخص حقوقی نظریه های مختلف مطرح شده است.

نظریه طبیعی در این باب نظریه وکالت (نماینده گی قراردادی) است.

نظریه دیگر که ایراد کمتری دارد نظریه نمایندگی قانونی است.

با توجه به اشکالات وارد بر نظریه مذکور، نظریه جدیدی مطرح شده که مبتکر آن مؤلفان آلمانی بوده اند. این نظریه معروف به نظریه رکن یا نمایندگی ارگانیک است. تفاوت این نظریه با دو نظریه قبلی این است که رکن یا ارگان در واقع جزء شخص حقوقی است و در ساختار آن شرکت دارد، حال آنکه نماینده قراردادی یا قانونی متمایز از شخص منوب عنه است.

نتیجه عملی مفهوم رکن در مورد مسولیت مدنی (غیر قراردادی) شخص حقوقی آشکار است. همه حقوقدانان می پذیرند که اعمال زیان آور ارکان شخص حقوقی موجب مسولیت مدنی این شخص خواهد شد.

به هر حال، با قبول نظریه رکن که بهتر از نظریه های پیشین می نماید شخص حقوقی از طریق مدیران خود که ارگان شخص حقوقی هستند و جدا از او نمی باشند حقوق خود را اعمال می کند و بدین جهت می توان گفت شخص حقوقی اصولاً دارای اهلیت استیفاست.

در واقع اراده و تصرفات ارگان شخص حقوقی به منزله اراده و تصرفات خود او محسوب می شود و از این رو شخص حقوقی فاقد اهلیت استیفا و محجور به شمار نمی آید.

بنابراین، شخص حقوقی، مانند شخص طبیعی، اصولاً دارای اهلیت استیفا و اجرای حق است مگر اینکه به موجب قانون اهلیت تصرف او محدود شده باشد؛ مثلاً ورشکستگی شرکت، اهلیت تصرف او را محدود می کند و یک نوع حجر برای شخص حقوقی به وجود می آورد. به موجب **ماده ۴۱۸ ق.ت**، تاجر ورشکسته، اعم از شخص طبیعی و شخص حقوقی، از تاریخ صدور حکم ورشکستگی، از مداخله در تمام اموال خود، حتی آنچه که ممکن است در مدت ورشکستگی به دست آورد ممنوع است.

مسئولیت مدنی شخص حقوقی

هر گاه شخص حقوقی زیانی به دیگری (اعم از اینکه شخص طبیعی باشد یا شخص حقوقی) وارد آورد، باید آن را جبران نماید (مستفاد از **ماده ۱ ق.م.م و مواد ۳۲۸ و ۳۳۱ به بعد ق.م**).

تمامی اقسام شخص حقوقی حقوق عمومی و خصوصی، در صورت اضرار، مسول جبران زیانهای وارده می باشند و از این لحاظ اصولاً تفاوتی بین شخص طبیعی و حقوقی نیست.

اهلیت اقسام و مبنای آن

اهلیت به معنای عام عبارت است از صلاحیت شخص برای دارا شدن و اجرای حق. در این معنی اهلیت کامل مورد نظر است، اما گاهی از این کلمه فقط توانایی دارا شدن حق یا اجرای آن را اراده می کنند و این اهلیت به معنای خاص می باشد.

شایان توجه است که چون اهلیت اجرای حق از نظر استعمال آن در نوشته های حقوقی غلبه دارد هنگامی که اهلیت به طور مطلق استعمال می شود، منظور اهلیت اجرای حق است.

در قانون مدنی هم اهلیت به همین معنی به کار رفته است، بویژه در **موارد ۱۹۰ و ۲۱۰ تا ۲۱۲ و مواد دیگری** که در آنها اهلیت به عنوان یکی از شرایط اساسی معامله ذکر شده است، همین مفهوم مورد نظر قانونگذار بوده است.

اهلیت دارا شدن حق (تمتع)

اهلیت دار شدن حق (**مواد ۹۵۶، ۹۵۷ و ۹۵۹ ق.م**) در زبان فارسی اهلیت تمتع، اهلیت تملک، و اهلیت استحقاق نیز نامیده شده است.

این اهلیت نشان دهنده شخصیت قانونی شخص است، زیرا در تعریف آن گفته اند شخص موجودی است که دارای حق و تکلیف است.

اهلیت اجرای حق (استیفا)

اهلیت دارا شدن حق همیشه همراه با اهلیت اجرا نیست، چه ممکن است شخص حقی داشته باشد ولی نتواند آن را شخصاً اعمال و اجرا کند. کسانی که دارای حق هستند یا عهده دار تکلیفی می باشند، زمانی می توانند حق یا تکلیف خود را اجرا نمایند که توانایی و شایستگی آن را دارا باشند. در حقوق ایران به این اهلیت، اهلیت استیفا یا اهلیت تصرف نیز گفته اند.

چنانکه گفته شد، هر گاه اهلیت بدون قید به کار رود، منصرف به اهلیت اجراست (**مواد ۲۱۰ تا ۲۱۲ و ۹۵۸ ق.م**) کسانی که فاقد این اهلیت باشند در اصطلاح حقوقی محجور نامیده می شوند.

مبنای حقوقی اهلیت تمتع:

همین که وجود و شخصیت انسان شکل گرفت و آدمی پا به عرصه زندگی گذاشت، توانایی دارا شدن حقوق را کسب می کند، حتی انسان، قبل از تولد، چنانکه گفته شد، دارای اهلیت تمتع ناقص است و بعد از تولد، تا زمان مرگ این توانایی را حفظ خواهد کرد (ماده ۹۵۶ ق.م).

اما مبنای اهلیت استیفا:

داشتن تمیز و درک است، زیرا اراده انشایی که برای انجام دادن اعمال حقوقی لازم و ضروری است فقط در اشخاص دارای تمیز وجود است.

حال اگر تمیز مورد نظر کامل و کافی باشد، اهلیت شخص نیز کامل خواهد بود، مانند انسان رشید که دارای درک و تمیز کامل است و خوب را از بد و نفع را از زیان تشخیص می دهد و معنی عقود، ایقاعات و اعمال حقوقی را درک می کند، پس اهلیت او نیز کامل است؛ ولی اگر تمیز شخص کامل نشده باشد، بلکه فقط برخی امور و مسایل را از همدیگر تمیز می دهد، مانند سفیه که چون نسبت به امور مالی درک و تمیز کافی ندارد و نمی تواند اموال خود را به نحو عاقلانه اداره کند، در این مورد فاقد اهلیت است (ماده ۱۲۰۸ و ۱۲۱۴ ق.م).

امری بودن قواعد مربوط به اهلیت

از آنجا که قواعد مربوط به اهلیت با مصلحت جامعه ارتباط دارند و دارای اهمیت خاصی می باشند، این قواعد از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی محسوب می شوند.

به طور کلی قواعدی که برای حمایت از شخصیت، آزادی و سلامت اراده فرد وضع شده اند امری و مرتبط با نظم عمومی هستند و افراد نمی توانند بر خلاف آنها توافق کنند؛ بنابراین قراردادهای مربوط به سلب اهلیت، اعم از اهلیت تمتع و اهلیت استیفا، باطل و بلاثر است (ماده ۹۵۹ و ۹۶۰ ق.م).

حجر، انواع محجورین و حدود حجرشان

کلیات

همه اشخاص - که اقسام و اوصاف و ممیزات آنها در بخشهای قبل مورد بررسی قرار گرفت - اصولاً دارای اهلیت تمتع هستند، یعنی می توانند دارای حق باشند، ولی ممکن است اهلیت استیفا یعنی توانایی اجرای حق نداشته باشند. اشخاصی که فاقد اهلیت استیفا هستند محجور نامیده مس شوند.

حجر در لغت به معنای منع است و در اصطلاح حقوقی عبارت است از منع شخص از تصرف در اموال و حقوق مالی خود و انجام دادن اعمال حقوقی، اعم از عقد یا ایقاع؛ بنابراین، محجورین کسانی هستند که به علت صغر سن یا نقص یا اختلال قوای دماغی نمی توانند در امور خود آزادانه تصرف کنند و اعمال حقوقی که برای حیات انسان لازم است انجام دهند و از این رو به حمایت‌های قانونگذار نیاز دارند.

همه انسانها در مرحله ای از دوران زندگی خود (دوره صغر) از اجرای حقوق و تصرف در اموال خود ممنوعند و ناگزیر دوره ای از حجر را به طور قهری باید بگذرانند، حتی ممکن است صغیر بعد از رسیدن به سن بلوغ، به علت اینکه رشد کافی برای اداره امور خود ندارد، محجور باشد. بعلاوه برخی از افراد از کودکی مبتلا به اختلال قوای دماغی هستند و این حالت بعد از رسیدن به سن بلوغ ادامه می یابد و نیز ممکن است شخص پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد، مبتلا به جنون یا سفه گردد. این اشخاص محجور شناخته شده اند و قانونگذار برای اداره امور و حمایت آنها مقرراتی آورده و نهادهایی تأسیس کرده است.

معنای لغوی و اصطلاحی حجر

واژه حجر در لغت، به فتح و ضم و کسر «حاء» استعمال شده است، لیکن در حقوق امروز فقط به فتح اول به کار می رود و به معنی منع و بازداشتن است.

در اصطلاح حقوقی حجر به معنی عدم اهلیت استیفاست و می توانیم در تعریف آن بگوییم «**حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از اینکه بتواند امور خود را مستقلاً و بدون دخالت دیگری اداره کند و شخصاً اعمال حقوقی انجام دهد.**» و نیز «**عدم توانایی قانونی شخص در اعمال و اجرای حق.**»

بعضی از فقها حجر را منحصر به امور مالی دانسته اند. محقق حلی در شرایع می نویسد «**از نظر شرع محجور کسی است که از تصرف در اموالش ممنوع باشد.**»

حقوقدانان نیز اغلب حجر را منحصر در امور مالی دانسته اند. برخی از آنها در تعریف حجر گفته اند: «**حجر عبارت از ممنوع بودن شخص از دخالت در اموال و حقوق مالی خود از طرف قانون.**»

انواع حجر

با توجه به نوع ممنوعیت شخص در تصرفات خود و فلسفه و مبنای حقوقی آن می توان تقسیماتی برای حجر ذکر کرد. به یک اعتبار حجر به عام و خاص و به اعتباری دیگر به حجر حمایتی و حجر سوءظنی تقسیم شده است. تقسیمات دیگری نیز برای حجر هست که در ذیل به آنها اشاره می کنیم.

حجر عام و خاص:

منظور از حجر عام آن است که شخص به طور کلی از اجرای حق و انجام دادن اعمال حقوقی ممنوع باشد، مثلاً حجر مجنون عام است؛ زیرا کلیه اعمال حقوقی او را در بر می گیرد و مجنون به علت فقدان اراده هیچ گونه عمل حقوقی، چه عقد باشد چه ایقاع، نمی تواند انجام دهد.

حجر صغیر نیز عام است زیرا صغیر (مميز) جز در موارد استثنایی، نمی تواند حقوق خود را شخصاً اعمال کند.

حجر خاص ممنوع شدن شخص از پاره ای تصرفات می باشد، نه همه آنها. مثلاً حجر سفیه (غیر رشید) حجر خاص به شمار می آید، زیرا محدود به امور مالی است. حجر تاجر ورشکسته نیز یک نوع حجر خاص است، زیرا محدود به تصرفات مالی است که به زیان بستانکاران باشد.

حجر حمایتی و حجر سوءظنی:

در حجر حمایتی حمایت از محجور مورد نظر قانونگذار است ولی در حجر سوءظنی حکایت از منافع دیگران منظور است؛ مثلاً حجر صغیر، مجنون و سفیه حجر حمایتی به شمار می رود زیرا این اشخاص به سبب اختلال یا نقص قوای دماغی نمی توانند امور خود را چنانکه باید اداره کنند، بدین جهت قانونگذار با برقراری حجر و پیش بینی نهادهایی برای اداره امور این اشخاص به حمایت از آنان اقدام کرده است؛ اما حجر بر تاجر ورشکسته حجر سوءظنی است، زیرا منظور از آن حفظ حقوق بستانکاران و جلوگیری از تصرفات مالی مضر به حال آنان بوده است. برخی از فقهای امامیه نیز به این تقسیم بندی اشاره کرده اند.

حجر قانونی و حجر قضایی:

حجر ممکن است به حکم مستقیم قانون باشد یا به حکم دادگاه؛ اولی حجر قانونی و دومی حجر قضایی نامیده شده است؛ مثلاً حجر صغر حجر قانونی، ولی حجر مجنونی که بعد از رسیدن به سن بلوغ و رشد دچار جنون شده است و نیز حجر تاجر ورشکسته که به حکم دادگاه نیاز دارد حجر قضایی است.

حجر مبتنی بر فقدان اراده و حجر مبتنی بر نقص اراده:

در پاره ای از موارد حجر مبتنی بر فقدان درک، شعور و اراده است و در پاره ای از موارد مبنای حجر نقص یا عدم کفایت اراده است؛ مثلاً حجر مجنون از نوع اول و حجر صغیر ممیز یا سفیه از نوع دوم است.

حجر در امور مالی و حجر در امور مالی و غیر مالی:

گاهی حجر را به اعتبار اینکه منحصر به امور مالی است یا هم امور مالی و هم امور غیر مالی را در بر می گیرد به دو گونه تقسیم می کنند.

حجری که غایت معینی دارد و حجری که غایت معینی ندارد:

گاهی حجر در زمان معینی پایان می یابد، مانند حجر صغیر که پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد مرتفع می شود ولی گاهی حجر غایت معینی ندارد و زمان انقضای آن معلوم نیست، مانند حجر مجنون. در فقه نیز به این تقسیم بندی اشاره شده است.

انواع محجورین در قانون مدنی

چنانکه گفتیم قانون مدنی محجورین را به سه دسته تقسیم نموده است: صغار، افراد غیر رشید و مجانین (ماده ۱۲۰۷ ق.م.)

نکته قابل توجه در شناسایی انواع محجورین این است که از دیدگاه قانون مدنی حجر و منع مورد نظر به علت نقص یا فقد اراده و تمیز شخص محجور ایجاد می شود و قانونگذار افرادی را که به علت صغر سن یا نرسیدن به مرحله رشد و یا اختلال قوای عقلی نقصی در اراده دارند و یا فاقد اراده اند مورد حمایت قرار داده و ممنوع از تصرف کرده و محجور نامیده است؛

بنابراین قواعد پراکنده ای که در قانون مدنی یا قانون تجارت وجود دارد که به عللی بجز فقدان یا نقص اراده، شخص را از تصرف در اموال و حقوق مالی خود منع می کند، اگر چه یک نوع ممنوعیت در تمامی آن موارد دیده می شود، نباید حجر به معنی مصطلح تلقی شود.

معنی لغوی و اصطلاحی صغیر

صغیر در لغت به معنی کوچک و خرد است و در اصطلاح فقهی و حقوقی به کسی اطلاق می شود که به سن بلوغ نرسیده و کبیر نشده است.

قبل از اصلاح قانون مدنی به سال ۱۳۶۱، در حقوق مدنی، صغیر به کسی گفته می شد که به سن ۱۸ سال تمام نرسیده بود، ولی با **حذف ماده ۱۲۰۹ و اصطلاح ماده ۱۲۱۰** و در نتیجه، لغو ۱۸ سال به عنوان سن کبر، امروزه مفهوم صغیر در فقه و حقوق مدنی یکسان است و هر کس که به سن بلوغ نرسیده باشد صغیر به شمار آید.

بلوغ در فقه و قانون مدنی

بلوغ در لغت به معنی رسیدن است و ابلاغ هم از همین ریشه و به معنی رساندن است.

کسی که به مرحله بلوغ رسیده بالغ نامیده می شود. بالغ کسی که دوره صغر (کودکی) را پشت سر گذاشته و قوای جسمی و غریزه جنسی او نمو کافی یافته و آماده تولد و تناسل است. نشانه شرعی و قانونی بلوغ رسیدن به سن معین است که می توان و بر اساس غلبه فرض می کند که در آن سن قوای جسمی و طبیعی صغیر به اندازه کافی تکامل یافته است و از این رو او را بالغ به شمار می آورد و احکام بالغ را بر چنین شخصی بار می نماید. این نشانه از لحاظ سهولت اثبات بر نشانه های طبیعی برتری دارد، اما در سن بلوغ بین فقها اختلاف نظر

شدید دیده می شود. **(اکثر فقهای امامیه، با استناد پاره ای روایات، سن بلوغ را در پسر ۱۵ سال و در دختر ۹**

سال تمام قمری می دانند.)

قانون مدنی به پیروی از قول مشهور فقهای امامیه **در تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ اصلاحی ق.م چنین مقرر داشته است** «سن بلوغ در پسر ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری است»، (الحاقی ۸/۱۰/۱۳۶۱)

اقسام صغیر

صغیر غیر ممیز و صغیر ممیز:

صغیر ممکن است غیر ممیز یا ممیز باشد. صغیر غیر ممیز شخص نابالغی است که دارای قوه درک و تمیز نیست، زشت را از زیبا و سود را از زیان تشخیص نمی دهد و نمی تواند اراده حقوقی (انشایی) داشته باشد.

لیکن صغیر ممیز صغیری است که دارای قوه درک و تمیز نسبی است، با اینکه به سن بلوغ نرسیده، زشت را از زیبا و سود را از زیان باز می شناسد و می تواند اراده حقوقی داشته باشد.

در حقوق برخی از کشورها نیز سن تمیز معین شده است، ولی در حقوق مدنی ایران و پاره ای از کشورها تمیز، سن خاصی ندارد و در صورت بروز اختلاف، درباره ممیز بودن صغیر، تشخیص آن با دادرس است که باید با توجه به اوضاع و احوال و خصوصیات مورد و دلایل و قرائن و امارات موجود در این باره تصمیم بگیرد.

رشید شناختن صغیر:

قبل از اصلاحات قانون مدنی در سال ۱۳۶۱، طبق ماده ۱۲۰۹ پیشین آن قانون، ممکن بود رشد صغیر قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام در دادگاه احراز و صغیر از حجر خارج گردد و در انجام دادن اعمال حقوقی و اداره امور خود استقلال پیدا کند. البته برابر همان ماده رشید شناختن صغیر منوط بر این بود که به سن ۱۵ سال تمام رسیده باشد، اما با حذف ماده ۱۲۱۰ و اصلاح ماده ۱۲۱۰ ق.م و از بین رفتن سن ۱۸ سال به عنوان سن کبر، رشید شناختن صغیر در حقوق کنونی ایران وجود ندارد؛ به هر حال، در حقوق برخی از کشورها که در آنها سن کبر ۱۸ یا ۲۰ یا ۲۱ سال است نهاد رشید شناختن صغیر قبل از رسیدن به این سن با شرایطی پذیرفته شده است، مثلاً در فرانسه صغیر پس از رسیدن به سن ۱۶ سال تمام، در سوئیس و مصر و الجزایر پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام، در عراق و مراکش پس از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام، ممکن است به حکم دادگاه رشید شناخته شود.

اعمال حقوقی صغیر در حقوق موضوعه

تمامی اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز، به علت فقدان تمیز و اراده حقوقی، در حقوق امروز نیز باطل و بلاثر است. کسی که اراده حقوقی (انشایی) نداشته باشد نمی تواند عمل حقوقی انجام دهد و اگر به ظاهر اقدام به آن نماید، باید عمل او را باطل به شمار آورد. در این خصوص می توان به ماده ۱۲۱۲ ق.م استناد کرد. به موجب این ماده «اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد، باطل و بلاثر است؛ مع ذلک صغیر ممیز می تواند تملک بلا عوض کند، مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیات مباحات»

اعمال حقوقی صغیر ممیز اگر صرفاً نافع باشد نافذ است و اگر احتمال سود و زیان داشته باشد بدون اذن ولی غیر نافذ و با اذن ولی یا اجازه او نافذ خواهد بود.

اعمال حقوقی صغیر ممیز، در صورتی که بدون اذن ولی یا قیم باشد، اصولاً غیر نافذ است که ولی یا قیم می تواند، با رعایت مصلحت محجور، آن را اجازه دهد (تنفیذ) یا رد کند و در صورت تنفیذ، عیب عمل انجام شده رفع و عمل از روز وقوع حقوقی، مانند خرید و فروش و اجاره، انجام دهد عمل مزبور صحیح و نافذ است.

اعمال صرفاً مضر، حتی اگر با اذن ولی یا قیم باشد، باطل و کان لم یکن محسوب می شود.

تعریف رشد

برای خروج صغیر از حجر، رسیدن به سن بلوغ کافی نیست، بلکه رشد نیز به شرط است. مقصود از رشد این است که شخص توانایی اداره اموالش را به نحو عقلایی داشته باشد.

برخی از فقها در تعریف آن گفته اند: رشد یک ملکه نفسانی است که مقتضی اصلاح مال و مانع افساد آن است، یعنی وجود چنین صفتی در شخص موجب بهره برداری درست از مال و مانع صرف مال در راههای غیر عقلایی می گردد.

تحول قانون مدنی:

قبل از اصلاح قانون مدنی، در سال ۱۳۶۱، به موجب مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ پیشین قانون یاد شده مصوب ۱۳۱۴، قانونگذاری سن ۱۸ سال تمام شمسی را برای اهلیت تصرف (استیفا) و خروج از حجر تعیین کرده بود. در واقع نویسندگان قانون مدنی سن ۱۸ سال را به عنوان اماره رشد در نظر گرفته بودند، اما این اماره تغییر پذیر بود، بدین معنی که هم رشد شخص، پس از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و قبل از ۱۸ سالگی، قابل اثبات بود و هم عدم رشد او بعد از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام؛

به دیگر سخن، قانون با توجه به عرف و عادت و مصلحت جامعه شخصی را که به سن ۱۸ سال تمام رسیده بود رشید فرض می کرد و در معاملات و اعمال حقوقی به او آزادی و استقلال می داد، مگر اینکه عدم رشد یا جنون او در دادگاه ثابت می شد. همچنین به فردی که به سن ۱۵ سال تمام شمسی رسیده بود اجازه می داد که با اثبات رشد خود در محکمه از حجر خارج گردد.

نظر کلی حقوقدانان و فقهای که دست اندر کار مسائل قضایی و قانونگذاری بودند این بود که مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ ق.م. مابینتی با فقه امامیه ندارد، چه مواد مزبور سن بلوغ شرعی را تغییر نداده و فقط در راه مصلحت جامعه و براساس غلبه، اماره ای برای رشد که یکی از شرایط خروج از حجر در فقه اسلامی است تعیین کرده بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی، طی اصلاحاتی که در سال ۱۳۶۱، در قانون مدنی انجام داد - و به منظور انطباق کامل آن با فقه امامیه - ماده ۱۲۰۹ ق.م.را حذف و ماده ۱۲۱۰ را به قابل انتقادی اصلاح کرد.

برابر این قانون، مجلس شورای اسلامی ماده ۱۲۰۹ را محذوف اعلام و ماده ۱۲۱۰ اصلاحی سال ۱۳۶۱ را عیناً تأیید آرد، هر چند که مورد بحث و انتقاد شدید حقوقدانان و صاحبان نظران بود. متن ماده اصلاحی به این شرح است:

«هیچ کس را نمی توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود، مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.

تبصره ۱. سن بلوغ در پسر ۱۵ سال قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری است.

تبصره ۲. اموال صغیری را که بالغ شده است، در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد».

اشکالی که در این ماده بوضوح دیده می شود تعارض قسمت اصلی ماده با تبصره ۲ آن است. از ظاهر عبارت صدر ماده چنین بر می آید که صغیر به محض رسیدن به سن بلوغ اصولاً از حجر خارج می شود و دیگر نمی توان او را محجور تلقی کرد، مگر اینکه عدم رشد یا جنون او در دادگاه ثابت شده باشد، حال آنکه تبصره ۲ ماده، اصولاً صغیر را حتی پس از رسیدن به سن بلوغ هم محجور می شناسد و دادن اموال به او را منع می کند، مگر اینکه رشد او اثبات و احراز شده باشد؛ بنابراین، تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ با اصل ماده ظاهراً متعارض است، لیکن در تبصره ۲ برای خروج از حجر و استقلال مالی صغیر دو شرط بلوغ و رشد مقرر شده است.

رای هیات عمومی دیوان عالی کشور:

برای ایجاد وحدت رویه از هیات عمومی دیوان عالی کشور در خواست اتخاذ تصمیم شد و هیات عمومی پس از بررسی موضوع، بر اساس فقه امامیه، چنین رای داد:

«ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی هشتم دی ماه ۱۳۶۱ که علی القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می باشد، مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است؛ به عبارت اخیری صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ مالک شده مستقلاً تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است. بر این اساس، نصب قیم به منظور اداره امور مالی و استیفای حقوق ناشی از آن برای افراد ولی خاص پس

از رسیدن به سن بلوغ و قبل از اثبات رشد هم ضروری است....». از این رای که در موارد مشابه لازم الاتباع

است بر می آید که:

اولاً، طبق نظر هیات عمومی، ماده ۱۲۱۰، که اصولاً رسیدن به سن بلوغ را نشانه رشد و موجب رفع حجر دانسته، ناظر به کلیه امور صغیر به جز امور مالی است؛

ثانیاً، برابر تبصره ۲ ماده مزبور، رفع حجر از صغیر به جز حجر از صغیر در امور مالی مشروط به دو شرط بلوغ و رشد است و قبل از احراز رشد شخص بالغ نمی تواند در اموال خود آزادانه تصرف کند، اعم از اینکه اموال مزبور در تصرف خود او باشد یا در تصرف اشخاص دیگر.

مفهوم غیر رشید

غیر رشید با سفیه مترادف. سفیه در لغت به معنی جاهل است و در فقه و حقوق مدنی به کسی سفیه می گویند که عادت او اسراف و تبذیر در خرج است و تصرفات مالی او عاقلانه نیست.

بنابراین کسی که اموال خود را به طور متعارف و به شیوه عقلاً مصرف نمی کند و در معاملاتش به سود و زیان و نیرنگ و فریب توجه ندارد و اموال خود را در راههای ناشایسته صرف می کند سفیه یا غیر رشید نامیده می شود. مفهوم سفیه شامل مبذر، مسرف و مغفل می شود.

به هر حال، تشخیص رشید از غیر رشید با معیارهای پذیرفته شده در عرف امکانپذیر است و قاضی باید در این خصوص به عرف رجوع نماید. قانون مدنی به تبعیت از فقه، غیر رشید را چنین تعریف کرده است «غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد». (ماده ۱۲۰۷)

عدم رشد سفیه ممکن است متصل به ایام صغر او باشد یا شخص پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد، این صفت را از دست بدهد و محجور گردد (بند ۲ و ۳ ماده ۱۲۱۸ ق.م).

در مورد غیر رشیدی که عدم رشد او متصل به زمان صغر باشد، به حکم حجر نیازی نیست؛ زیرا رشد امری حادث است که به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم احراز رشد، حالت سفیه و حجر استصحاب می شود؛ اما در مورد سفیهی که بعد از احراز بلوغ و رشد، مبتلاً به سفیه شده و عدم رشد او متصل به زمان کودکی نیست این بحث مطرح شده که آیا حجر او به حکم دادگاه نیاز دارد یا نه. ظاهراً قول مشهور فقهای اسلامی بر این است که حجر این گونه سفیه با حکم دادگاه بر قرار می شود.

حکم دادگاه برای احراز حجر سفیهی که عدم رشدش متصل به زمان کودکی نباشد لازم است، ولی این حکم جنبه اعلامی دارد، نه تاسیسی؛ یعنی دادگاه احراز می کند که در زمان معینی شخص رشد خود را از دست داده و محجور شده است.

اعمال حقوقی غیر رشید

حجر سفیه محدود به امور مالی است و در امور غیر مالی مانند طلاق سفیه می تواند اعمال حقوقی انجام دهد، در صورتی که صغیر غیرممیز اصولاً هم در امور مالی و هم در امور غیر مالی محجور است و نمی تواند با اراده مستقل خویش عمل حقوقی انجام بدهد، مگر در پاره ای از موارد نافذ نیست و باید ولی یا قیم آنها را تنفیذ کند و از این جهت مانند صغیر ممیز است. **ماده ۱۲۱۴ ق.م** مقرر می دارد «معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست، مگر با اجازه ولی یا قیم او، اعم از اینکه اجازه قبلاً داده شده باشد، یا بعد از انجام عمل...»

مفهوم مجنون

مجنون کسی است که فاقد قوه عقل و درک است و مبتلا به اختلال کامل قوای دماغی است؛ به عبارت دیگر مجنون مختل المشاعر است.

مجنون و سفیه را نباید یکی پنداشت، زیرا سفیه شخص عاقلی است که نمی تواند امور مالی خود را اداره کند، ولی مبتلا به اختلال کامل قوای دماغی نیست.

اقسام مجنون

در حقوق قانونگذار بدون هیچ گونه توجهی به این درجات مقرر می دارد «جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است» **(ماده ۱۲۱۱ ق.م)**

در فقه و قانون مدنی مجنون را به چند اعتبار تقسیم کرده اند: به اعتبار اتصال یا عدم اتصال جنون به زمان کودکی و به اعتبار دائمی یا ادواری بودن جنون.

مجنون به اعتبار اتصال یا عدم اتصال جنون به زمان کودکی:

در این تقسیم بندی مجنون را به اعتبار زمان ابتلایش به جنون به دو گروه تقسیم کرده اند:

مجنونی که جنون او متصل به دوران صغر است و مجنونی که جنون او متصل به ایام صغر نیست. به این تقسیم بندی در **ماده ۱۲۱۸ ق.م** اشارت رفته است. هر دو گروه محجورند و کلیه تصرفات و اعمال حقوقی آنها باطل

است؛ اما هر گاه گروه اول دارای ولی خاص باشند، به نصب قیم احتیاجی ندارند و سرپرستی آنها با ولی خاص است، در صورتی که برای دسته دوم باید قیم نصب شود، اگر چه دارای پدر و جد پدری باشند (بند ۲ و ۳ ماده ۱۲۱۸ ق.م).

مجنون دائمی و مجنون ادواری:

مجنون را به اعتبار استمرار جنون و عدم استمرار آن به مجنون دائمی یا اطلاق و مجنون ادواری تقسیم کرده اند (**ماده ۱۲۱۳ ق.م**) مجنون دائمی دارای جنون مستمر و مداوم است، در صورتی که مجنون ادواری حالات متفاوت دارد، گاهی در حال جنون و گاهی در حال افاقه به سر می برد.

بطلان اعمال حقوقی مجنون

چون مجنون فاقد درک و تمیز و در نتیجه، اراده حقوقی است، تمام اعمال حقوقی او باطل است و اجازه ولی یا قیم نیز در این زمینه نمی تواند ناتوانی او را جبران نماید، البته در صورت لزوم، خود ولی یا قیم، طبق مقررات، به عنوان نماینده قانونی مجنون اقدام می نماید و به جای او اعمال حقوقی انجام می دهد که اثر آن دامنگیر مجنون می شود.

ماده ۱۲۱۳ ق.م مقرر می دارد که «مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید، ولو با اجازه ولی قیم خود؛

لکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می نماید نافذ است، مشروط بر آنکه افاقه او مسلم باشد».

نهاد های حمایت از محجورین

کلیات

محجورین از طرق مختلف مورد حمایت قرار گرفته اند. بخشی از این حمایتها به صورت بطلان یا عدم نفوذ اعمال حقوقی محجور است که در موارد پیشین مورد بحث قرار گرفت.

علاوه بر این، مصلحت محجورین ایجاب می کند که اشخاصی موظف به اداره امور آنان و مامور به انجام دادن اعمال حقوقی به نمایندگی از آنان باشند. بدین منظور، قانونگذار نهادهای برای حمایت از محجورین پیش بینی کرده است. این نهادها در حقوق ایران عبارت از ولایت قهری، وصایت و قیمومت است.

ولایت قهری مخصوص پدر و جد پدری است و بحث تفصیلی از آن مربوط به حقوق خانواده (حقوق مدنی ۵) می باشد.

وصایت - یعنی سمتی که از طرف پدر یا جد پدری برای سرپرستی اولادشان بعد از فوت موصی، به شخصی واگذار می شود - نیز از نهادهای حمایت از محجورین است که بحث تفصیلی آن مربوط به درس وصیت (حقوق مدنی ۸) است؛

اما **قیمومت** که در صورت فقدان ولی خاص (ولی قهری و وصی منصوب از جانب او) برای حمایت از محجورین مقرر شده است موضوع اصلی این قسمت است.

حضانة نیز یکی از نهادهای حمایت از محجورین است که ناظر به نگهداری جسمی و فیزیکی صغیر و مجنون است، نه اداره امور مالی و غیر مالی و انجام دادن اعمال حقوقی از جانب محجور. این مبحث نیز از مباحث حقوق خانواده است.

چنانکه اشاره کردیم برای اداره محجورین اشخاصی در نظر گرفته شده اند. در درجه اول ولی خاص عهده دار امور محجور است (**ماده ۱۱۸۰ ق.م**) و هرگاه محجور ولی خاص نداشته باشد، برای او به حکم دادگاه نصب قیم می شود. بعلاوه نگهداری و حضانة از اطفال حق و تکلیف ابوبین است (ماده ۱۱۶۸ ق.م)

ولی خاص به پدر و جد پدری و وصی منصوب از سوی یکی از آنان گفته می شود و سمت آنان را ولایت خاص گویند. **ماده ۱۱۹۴ ق.م می گوید:** «پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده می شود.»

پدر و جد پدری ولی قهری نامیده می شوند که دارای سمت ولایت قهری هستند. هر یک از آنان می توانند، بعد از فوت دیگری، برای سرپرستی و اداره امور سمت وصایت است.

حضانة نهادی متمایز از ولایت قهری و وصایت است که هدف آن نگهداری و پرورش جسمی طفل است.

قیمومت

قیم در لغت به معنی مستقیم، متولی، سرپرست، دارای قیمت، سید و کسی که متلی امر شخص محجور است می باشد.

در اصطلاح حقوقی قیّم شخصی است که در صورت نبودن ولی خاص به وسیله دادگاه برای سرپرستی و اداره امور محجور نصب می شود؛ بنابراین قیمومت و وظیفه و سمتی است که از طرف قاضی به شخصی که قیّم نامیده می شود برای سرپرستی و اداره امور محجور، در صورت فقد ولی خاص، واگذار می گردد **(مستفاد از مواد ۱۱۸۰، ۱۱۸۵ و ۱۲۱۸ به بعد ق.م.)**.

نصب قیّم به حکم مستقیم قانون نبوده، بلکه در صورت فقد ولی خاص و تحت شرایطی که به تفصیل مورد مطالعه قرار خواهیم داد از طرف حاکم منصوب می شود؛ پس تا زمانی که پدر یا جد پدری **(ماده ۱۱۸۰ ق.م.)** یا وصی منصوب از طرف یکی از آنان **(ماده ۱۱۸۸ ق.م.)** موجود است و اهلیت لازم **(مستفاد از ماده ۱۱۸۵ ق.م.)** را داراست حاکم نمی تواند برای محجور قیّم انتخاب کند و در صورت اثبات عدم لیاقت یا خیانت پدر و جد پدری **(موضوع مواد ۱۱۸۴ و ۱۱۸۶ ق.م.)** دادگاه امنیتی به او ضمیمه میکند و در صورت عدم توانایی اداره امور مولی علیه به واسطه غیبت یا حبس و یا به هر علت موقت دیگر **(موضوع ماده ۱۱۸۷ ق.م.)** امین موقت منصوب می نماید.

موارد نصب قیّم

ماده ۱۲۱۸ ق.م مقرر می دارد که «برای اشخاص ذیل نصب قیّم می شود:

۱- برای صغاری که ولی خاص ندارند؛

۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند؛

۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد».

به عبارت دیگر برای سه دسته از محجورین نصب قیّم می شود:

۱- صغیری که پدر یا جد پدری یا وصی منصوب از سوی یکی از آنان (ولی خاص) را نداشته باشد.

۲- سفیهی که بعد از رسیدن به سن بلوغ سفیه شده، اعم از اینکه پدر یا جد پدری یا وصی منصوب داشته باشد یا نه، و سفیهی که سغه او متصل به زمان کودکی بوده و ولی خاص نداشته باشد.

۳- مجنونی که پس از رسیدن به سن بلوغ دچار حالت جنون شده است، اعم از اینکه یکی از اشخاص مذکور وجود داشته باشند یا نه و دیوانه ای که جنون او متصل به زمان کودکی بوده و ولی خاص نداشته باشد.

قانونگذار برای نصب قیم تشریفات و اقدامات خاصی را پیش بینی کرده است. برخی از این تشریفات به متقاضیان و اشخاص عادی، برخی به دادستان و برخی از این تشریفات و اقدامات مربوط به قبل از صدور حکم حجر است و بعضی به مرحله صدور حکم حجر و نصب قیم ارتباط دارد و پاره ای از آنها تشریفات دیگری است که قانونگذار برای حفظ حقوق مقرر داشته است.

تشریفات قبل از صدور حکم حجر:

در مواردی که نصب قیم لازم است قانونگذار اشخاصی را مکلف به اعلام وضع موجود و درخواست نصب قیم کرده است. **این اشخاص عبارت کند از:**

- ۱- هر یک از پدر و مادر. هرگاه جنون یا عدم رشد مجنون یا غیر رشید متصل به زمان صفر او نباشد.
- ۲- اقربایی که با شخص محتاج به قیم (محجور) زندگی می کنند.
- ۳- زوج یا زوجه.
- ۴- شهرداری، ادارات سازمان ثبت احوال، نیروی انتظامی، دهبان، بخشدار و به طور کلی هر یک از ضابطین دادگستری و حتی هر یک از محاکم هر یک از اشخاص و مقامات رسمی مذکور.
- ۵- قیم هر گاه صغیر تحت قیمومت به سن بلوغ برسد، ولی، به علت عدم رشد یا جنون متصل به دوران صغر، حجر او ادامه داشته باشد، قیم نیز باید مراتب را به اداره سرپرستی اطلاع دهد.
- ۶- رئیس دادگستری شهرستان و مسئولان اداره سرپرستی.
- ۷- ماموران کنسولی.

صدور حکم حجر و نصب قیم:

صدور حکم حجر: پس از تقاضا یا اعلام کسانی که طبق قانون مکلف به معرفی شخص محتاج به قیم هستند و یا اطلاع خود رئیس دادگستری شهرستان یا اداره سرپرستی و پس از انجام دادن تحقیقات لازم، هرگاه برای شخص یاد شده حکم حجر صادر نشده باشد، باید تقاضای حکم حجر شود. چنانکه گفتیم این تقاضا از دادگاه عمومی به عمل می آید.

نصب قیم: دادگاه از میان کسانی که برای قیمیت معرفی شده اند یک یا چند نفر را که اوصاف و شرایط لازم را داشته باشند به سمت قیم معین و حکم نصب او یا آنان را صادر می کند و اگر اشخاصی که معرفی شده اند شایسته و معتمد ندید معرفی اشخاص دیگری را از مقام دادستان خواهد خواست.

هرگاه دارندگان شرایط قیمومت متعدد باشند، باید فردی را که شایسته تر است انتخاب کرد. قانونگذار

اولویتهایی را به ترتیب ذیل مقرر داشته است:

۱- پدر، یا مادر محجور

۲- در صورت محجور شدن زن، شوهر با داشتن صلاحیت برای قیمومت بر دیگران مقدم است.

۳- با داشتن صلاحیت برای قیمومت، اقربای محجور بر سایرین مقدم خواهند بود.

۴- کسانی که ضامن یا تضمینات کافی بدهند بر دیگران مقدمند.

اختیارات، وظایف و حقوق قیم

اداره امور غیر مالی محجور:

(۱) نگهداری: هرگاه محجور مادر و ولی خاص (پدر و جد پدری و وصی منصوب) نداشته باشد، حضانت به قیم محول می گردد. لذا اگر محجور مادر داشته باشد، هر چند مادر او قیم نباشد، ولی باز تکلیف حضانت طفل با مادر خواهد بود نه قیم. اطلاق مواظبت که اعم از مواظبت جسمی و روحی است حضانت را نیز در بر می گیرد.

(۲) آموزش و پرورش: که این تکلیف هم بر عهده قیم است که در حد متعارف به آموزش و پرورش محجور اقدام کند.

(۳) ازدواج: در مورد تمام محجورین حتی سفیه، قیم وظیفه دارد که در صورت نیاز برای آنها ازدواج کند.

(۴) طلاق: در مورد طلاق زن محجور بین سه قشر از محجورین فرق قائله شده اند.

۱. در مورد صغیر: اگر ولی قهری برای او ازدواج کرده باشد قیم نمیتواند زن او را طلاق دهد.

۲. در مورد سفیه: چون حجر سفیه محدود به امور مالی است لذا خود سفیه میتواند زنش را طلاق دهد. لذا باز قیم نمیتواند زن او را طلاق دهد.

۳. در مورد مجنون: چون او اراده حقوقی ندارد لذا قیم می تواند زن وی را طلاق دهد البته با تصمیم دادگاه (م)

۸۸ق.۱.ح)

اداره امور مالی محجور:

محجورین اعم از صغیر، سفیه و مجنون قانوناً نمی توانند در اموال و امور مالی خود مداخله کنند و اداره این امور به عهده قیم است و به همین منظور قانونگذار مقررات مختلف و متعددی در این زمینه آورده است. برخی از این مقررات برای حفظ اموال مولی علیه است و بیشتر جنبه حفاظتی و حسابداری دارد و برخی ناظر به اعمال حقوقی است. برخی از وظایف قیم **در خصوص اداره امور مالی محجور از قرار زیر است:**

(۱) تنظیم صورت دارایی در ابتدای قیمومت.

(۲) تنظیم و ارائه صورتحساب سالانه: که لااقل سالی یکبار حساب تصدی خود را به اداره سرپرستی یا دادستان می‌دهد و هرگاه ظرف یکماه پس از تاریخ مطالبه حساب ندهد معزول می‌شود.

(۳) تنظیم و ارائه صورتحساب نهایی: در صورتی که محجور از حجر خارج یا مدت قیمومت او تمام شود قیم موظف است صورتحساب زمان تصدی خود را به مولی علیه سابق یا قیم بعدی ارائه دهد.

(۴) درخواست مهر و موم ترکه مورث محجور: اگر پس از تعیین قیم مورث محجور فوت شود قیم موظف است ظرف ده روز در خواست مهر و موم و تحریر ترکه را بنماید.

(۵) حفظ و نگهداری اموال محجور: قیم باید اموال مولی علیه خود را به طور متعارف و مطابق مصلحت او نگهداری کند.

حق الزحمه قیم و سایر هزینه ها:

حق الزحمه: قیم ممکن است تبرعاً امر قیمومت را بر عهده گیرد یا چنین قصدی نداشته باشد. در صورت اخیر می تواند برای انجام دادن این مهم اجرت مطالبه کند **(ماده ۱۲۴۶ ق.م)**

سایر هزینه ها: هزینه های دیگر از قبیل اجرت کارگر، بنا، تعمیر کار و وجوهی که بابت مصرف آب، برق، سایر عوارض دولتی و حقوقی دیوانی پرداخت می گردد، نیز از اموال محجور پرداخت می گردد. **(ماده ۷۷ ق.۱.ح)**

اعمال حقوقی قیم در زمان تصدی

قیم در زمان تصدی خود اعمال حقوقی انجام می دهد و معاملاتی را انجام می دهد که در دو دسته کلی قرار

میگیرند:

(۱) معامله با خود: یعنی اینکه قیم نمی تواند مال مولی علیه را به خود منتقل کند و یا مال خود را به مولی علیه منتقل نمایند.

(۲) هبه اموال صغیر: قیم باید در حفظ و نگهداری اموال محجور رعایت غبطه و مصلحت محجور را بنماید و چون هبه اموال صغیر از اعمال حقوقی است که صرفاً مضر هست لذا این نوع تصرف در مال مولی علیه باطل است.

البته برخی موارد مثل هدیه جشن تولد یا هدیه روز مادر را مجاز میدانند با این استدلال که در رشد شخصیت محجور مؤثر هستند.

معاملاتی که نیاز به اجازه مقام قضایی دارند:

۱- فروش مال غیر منقول

۲- رهن اموال غیر منقول

۳- معاملهای که به موجب آن قیم مدیون مولی علیه شود مثل ضمانت قیم از شخصی که بدهکار مولی علیه است.

۴- قرض، وام گرفتن برای محجور، فقط در صورت ضرورت و احتیاج و آنهم با تصویب مقام قضایی تجویز شده است.

۵- صلح دعوی مربوط به محجور: زیرا که مستلزم گذشت و معاملهای خطرناک است.

ضمانت اجرای های تخلف قیم

ضمانت اجرای مدنی و کیفری برای قیم:

اگر قیم به وظایف خود به خوبی عمل نکند قانونگذار ضمانت اجرای را مقرر کرده است که این ضمانت اجراها به دو دسته، ضمانت اجرای مدنی و ضمانت اجرای کیفری تقسیم می شوند. و از طرفی با توجه به اینکه

مراجع قضایی هم طبق قانون مکلف هستند در ارتباط با محجورین وظایفی را انجام دهند لذا ممکن است در

مواردی قاضی محکمه یا دادستان هم مسئول باشند که ذیلاً بیان می گردد:

۱- **امانی بودن ید قیم و زوال امانت:** که اگر قیم در نگهداری و استفاده از اموال محجور تعدی و تفریط نماید یدامانی او به یدضمانی تبدیل می گردد و احکام غاصب بر او بار میگردد.

۲- **عزل قیم:** که طبق م ۱۲۴۸ ق.م.قیم اگر یکی از صفات خود را از دست بدهد عزل میشود (به حکم دادگاه)

۳- **انعزال قیم:** اگر قیم محجور شود نمیتواند در این سمت باقی بماند و خود به خود منعزل میشود.

۴- **بطان یا عدم نفوذ اعمال حقوقی قیم:** هرگاه قیم هر یک از اعمال حقوقی که {قبلاً ذکر شد} و ممنوع بودند را انجام دهد باطل خواهد بود و یا اگر معاملاتی که نیاز به اخذ اجاره از مقامات قضایی را دارد بدون اخذ اجازه منعقد کند، معاملات مذکور غیر نافذ خواهند بود.

ب) ضمانت اجرای کیفری برای قیم:

۱- مجازات خیانت در امانت مذکور در م ۶۷۵ و ۶۴۷

۲- سایر مجازاتهای مقرر در مواد ۶۳۳ و ۶۳۲ و ۵۹۶ ق مجازات اسلامی

ج) ضمانت اجرای دادستان:

۱- **ضمانت اجرای مدنی:** که مسئولیت مدنی دارد در صورتی که از تقصیر و اهمال او خسارتی به محجور وارد آید.

۲- **ضمانت اجرای کیفری:** م ۵۹۷ ق.م: (که اگر در انجام وظیفه کوتاهی کند) طبق ماده فوق قابل تعقیب کیفری است.

د) ضمانت اجرای قاضی محکمه:

۱- **ضمانت اجرای مدنی:** هرگاه از تقصیر قاضی محکمه خسارتی به محجور وارد شود ضامن خواهد بود.

۲- ضمانت اجرای کیفری: که طبق م ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی در صورت وجود سایر عناصر محرمانه میتوان او را تحت تعقیب کیفری قرار داد.

ولایت قهری

ولی قهری که گاهی به اختصار ولی گفته می شود کسی است که به حکم مستقیم قانون اختیار اداره امور محجور و انجام دادن اعمال حقوقی از جانب او را دارد. به همین مناسبت به او ولی قانونی نیز گفته می شود. کسی که تحت سرپرستی ولی قهری است مولی علیه نام دارد. قانونگذار سمت ولایت قهری را فقط به پدر و جد پدری اعطا کرده است (موارد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ ق.م)؛ بنابراین تنها پدر و جد پدری دارای عنوان ولی قهری هستند.

ولایت قهری در قانون ما ویژه پدر و جد پدری است و از این رو قهری است. لازم به ذکر است که پدر یا جد پدری نسبت سه گزینه زیر ولایت دارند:

۱. صغیر، یعنی کسی به سن بلوغ نرسیده است.

۲. سفیه، در صورتی که قبل از رسیدن سن کبر حالت سفه به او عارض شده و ادامه داشته باشد.

۳. مجنون، در صورتی که قبل از رسیدن به سن کبر مبتلا به جنون شده و این حالت ادامه داشته باشد. ولایت پدر و جد پدری در عرض هم هستند و هیچ یک بر دیگری اولویت ندارند. هر کدام از پدر یا جد پدری به طور کامل باید رعایت غبطه و مصلحت محجور را بکنند و هر کدام اگر اقدامی بکنند دیگری حق اعتراض ندارد و اقدامش صحیح است. اگر بی لیاقتی یا عدم امانت ولی قهری ثابت بشه دادگاه بر ولی قهری امینی را ضم میکند و بدین ترتیب اختیارات ولی قهری محدود میشود.

وصایت

برابر ماده ۱۱۸۸ ق.م «هر یک از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشند وصی معین کند، تا بعد از فوت خود در نگهداری و تربیت آنها مواظبت کرده، اموال آنها را اداره نماید.»

بنابراین وصایت در باب حجر و حمایت از محجورین سمتی است که از طرف ولی قهری برای اداره امور محجور به شخصی اعطا می شود، حتی ولی قهری می تواند به کسی که به عنوان وصی تعیین کرده اختیار دهد که برای اداره امور مولی علیه، بعد از فوت خود، وصی معین کند. **(ماده ۱۱۹۰ ق.م.)**

هریک از پدر یا جد پدری میتوانند بعد از وفاتشان یک نفر وصی معین کنند تا وظایفشان را طبق وصیت و در حد مصلحت محجور اقدام کند. کسی که به سمت وصایت تعیین می شود باید کبیر، رشید و عاقل و مسلمان باشد. تمام اختیارات و وظایف وصی بعد از فوت پدر یا جد پدری آغاز می شود و همچنین در انجام دادن وظایف و اختیاراتش آزاد است مگر این که به موجب وصیت ناظری معین و باموافقت او تعیین شود (ناظر استصوابی). هم چنین اگر وصی مرتکب تعدی و تفریط و تقصیر شود مکلف به جبران خسارت است بعلاوه از سمت خود برکنار می شود.

حضانة

حضانة بیشتر ناظر بر حمایت و مراقب جسمی محجور است و در تعریف آن می توان گفت که حضانة نگاهداشتن طفل، مواظبت و مراقبت از او و تنظیم روابط او با خارج است.

حضانة حق و تکلیف ابوبین است. **(ماده ۱۱۶۸ ق.م.)**

بعد از فوت یکی از والدین حضانة با آنکه زنده است خواهد بود. **(ماده ۱۱۷۱ ق.م.)**

به هر حال، حضانة نهادی غیر از قیمومت است، زیرا متصدی حضانة عهده دار نگهداری و پرورش جسمی محجور است، در حالی که قیم اداره امور مالی و غیر مالی محجور و انجام دادن اعمال حقوقی به نمایندگی از محجور رابه عهده دارد. ممکن است برای اداره امور محجور قیم تعیین شده باشد و در عین حال حضانة او بر عهده مادر یا شخص دیگری باشد.

جمع بندی

اشخاص

در یک تقسیم بندی سنتی اشخاص به ۲ دسته تقسیم می شوند:

۱- **اشخاص حقیقی (طبیعی):** که همان افراد انسانی را شامل می شوند که می توانند صاحب حق و تکلیف

شوند.

۲- اشخاص حقوقی: این اشخاص در مقابل اشخاص حقیقی قرار می‌گیرند و این اشخاص، موجودات اعتباری هستند، لذا تا زمانی که قانون این شناسایی را انجام نداده است. شخصیت حقوقی به وجود نمی‌آید.

از این تعریف یکی از عمده تفاوت‌های، شخص حقوقی و شخص حقیقی معلوم می‌گردد. چرا که شخص حقیقی به محض تولد و حتی جنین به شرطی که زنده متولد شود، متمتع از حقوق مدنی است و هیچ کس چه شخصاً، چه توسط قرار داد و چه قانون نمی‌تواند این حق را از شخص حقیقی بگیرد و استمتاع از حقوق مدنی نیاز به شناسایی قانون ندارد. هر چند قانون یا قرار داد جزئاً می‌تواند این شخص را از اعمال و یا بعضاً از دارا شدن حقوق مدنی ممنوع کند ولی در هر حال این موارد جنبه استثنایی دارند. در حالیکه شخص حقوقی برای اینکه بتواند از حقوق مدنی متمتع شود نیاز به شناسایی قانون دارد.

در همین راستا در مورد شخص حقیقی اصطلاحاتی هست که باید تعریف شود:

۱- شخص: شخص موجودی است که دارای حق و تکلیف است، شخص دارای زندگی حقوقی است و می‌تواند در این زمینه با اعمال حقوقی و انجام دادن تکالیف خود نقش ایفا کند.

۲- شخصیت: از نظر حقوقی عبارتست از وصف و شایستگی شخص برای اینکه حق و تکلیف باشد.

۳- وضعیت: وضع حقوقی شخص و موقعیت او نسبت به حقوقی است که می‌تواند در جامعه داشته باشد.

۴- اهلیت: توانایی و شایستگی شخص برای دارا شدن و اجرای حق است.

۵- احوال شخصیه: احوال شخصیه از وضعیت و اهلیت تشکیل می‌شود و به عبارت دیگر احوال شخصیه اوصافی است که مربوط به شخص است. صرف نظر از شغل و مقام خاص او در اجتماع و قابل تقویم و مبادله به پول نبوده و از لحاظ حقوق مدنی آثاری بر آن مرتب است مانند: (ازدواج، طلاق، نسبت)

۶- دارایی: دارایی در مفهوم عام خود عبارتست از مجموع حقوق و تکالیف مالی شخص و به عبارت دقیق‌تر؛ دارایی توانایی و ظرفیت دارا شدن حقوق و تکالیف مالی است و اموال و دیون از اجزاء تشکیل دهنده آن هستند که همواره در حال تغییر و یا افزایش و کاهش هستند و حتی ممکن است، شخص چیزی جز بدهی نداشته باشد ولی چنین شخصی نیز دارائی دارد.

در واقع اگر بخواهیم تصویری از دارایی در ذهن داشته باشیم عبارتست از یک ظرف که این ظرف ممکن است پر شود {اموال} یا خالی شود ولی به هر حال ظرف در جای خود باقی است و اموال و دیون مظلوف این ظرفند، پس می توان گفت که دارایی وابسته به شخص است و تا زمانی که شخص زنده است دارایی هم وجود دارد.

یکی از مواردی که در مورد حقوق مربوط به شخصیت مهم هستند، قرار دادهایی هستند که در مورد آنها منعقد می گردند. که این قراردادها با محدودیتهای مواجه هستند از جمله؛

الف- قراردادهایی که به حیثیت و آزادی صدمه می زنند مجاز نیستند مگر صدمه سبک و غیر قطعی باشد مثل فروش گیسو

ب- طبق قواعد کلی هر قراردادی راجع به شخصیت که منفعت عقلایی نداشته باشد باطل است.

ج- طبق قواعد کمی هر قراردادی راجع به شخصیت که با نظم عمومی یا اخلاق حسنه منافات داشته باشد باطل و بی اثر هست.

پس در نتیجه می توان گفت اگر قراردادی دارای منفعت عقلایی باشد و مخالف نظم عمومی و یا اخلاق حسنه نباشد و در ضمن به حیثیت و آزادی فرد بطور کلی و قطعی صدمه نزند می تواند صحیح باشند.

در این راستا در قانون مدنی مواد ۹۵۹ و ۹۶۰ در مورد حقوق مربوط به شخصیت بحث می کنند:

طبق م ۹۵۹ (هیچ کس نمی تواند به طور کلی حق تمتع و یا اجرای حق تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند) و **بر طبق ماده ۹۶۰** (هیچ کس نمی تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرفنظر کند).

از جمع دو ماده در مورد شرایط صحت قراردادهای مربوط به شخصیت می توان چنین گفت که ؛ قراردادهای مربوط به شخصیت. اولاً نباید مخالف نظم عمومی و یا اخلاق حسنه باشند (این معیار اول است).

ثانیاً: حقوق از دو بعد کلیت دارند:

اول: از بعد تعدد خود حقوق مربوط به شخصیت: مثلاً حق ازدواج و حق تملک، حق انعقاد معامله و...

دوم: از بعد زمان یعنی هر حقی نسبت به اینکه برای مدت زمانی طولانی مثلاً برای طول عمر سلب شود این سلب حق کلی است:

الف) اگر کسی بگوید: من استفاده از تمام حقوق مربوط به شخصیت را از خودم به مدت یک ماه سلب کردم این سلب حق بطور کلی است یعنی طبق م ۹۵۹ که اشعار می دارد؛ (هیچ کس نمیتواند) به طور کلی { حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند} این قرارداد باطل است.

ب) یا در فرض دیگر: اگر شخصی طبق قراردادی یکی از حقوق مربوط به شخصیت خود مثلاً ازدواج را برای مادام العمر از خود سلب کند. باز در اینجا هم چون این سلب حق از حیث زمان کلیت دارد باطل خواهد بود.

شخص طبیعی به محض تولد متمتع از حقوق مدنی است و این بعد از الغای برده داری به عنوان یک اصل اولیه حقوقی است ولی قانونگذار ما در **ماده ۹۵۷ ق.م** دایره این اصل را گسترش داده است چنانچه در ماده مذکور اشعار می دارد «حمل از حقوق مدنی متمتع می شود، مشروط بر اینکه زنده متولد شود.» لذا می توان گفت که جنین هم دارای نوعی شخصیت است و می تواند صاحب حق شود مثلاً می توان به نفع او وصیت کرد. که این مورد در **ماده ۸۵۱ ق.م** مورد تصریح قرار گرفته است و همچنین جنین بنا به تصریح **ماده ۸۷۵ ق.م** ارث می برد در این باره ماده مذکور اشعار می دارد «شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است و اگر حاملی باشد در صورتی ارث می برد که نطفه او حین الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه فوراً پس از تولد بمیرد.»

این شخص طبیعی بعد از مدتی معدوم می شود و وجود شخص حقیقی پایان می پذیرد که از این پایان شخصیت تعبیر به (موت) می کنند.

آنچه از نظر حقوقی (موت) نامیده می شود و منشاء اثر است. اقسامی دارد که ذیلاً بیان می شود:

الف: موت حکمی یا موت مدنی: این نهاد در حقوق سابق کشورهای جهان وجود داشته است و در رأس آنها در حقوق اسلام و فقه امامیه و عامه نهادی بنام {ارتداد} وجود دارد که به موجب نظر مشهور فقهای امامیه در زمان بعد از پیامبر و حتی در زمان حاضر نیز می توان این نهاد را اجرا کرد.

البته قاعده موت حکمی فقط در مورد مرتد فطری (در مقابل مرتد ملی) قابل اجراست.

مرتد فطری: کسی است که لااقل یکی از والدین او در حین انعقاد نطفه مسلمان باشند و خود با اینکه مسلمان به دنیا آمده، پس از بلوغ و اظهار اسلام از اسلام برگردد که این شخص به اعدام محکوم می گردد، مگر اینکه زن

باشد که در این صورت تا زمانی که زنده است در حکم مرده است و شخصیت خود را از دست می دهد و به همین دلیل اموالش بین وراثش تقسیم می شود و ازدواج او منحل می شود.

تذکر: به نظر حقوقدانان در حقوق جدید، موت حکمی یا مدنی وجود ندارد.

ب- مرگ طبیعی یا موت حقیقی: این حالت موت زمانی است که شخص دیگر از لحاظ زیستی نمی تواند زندگی کند و اعمال قلبی و عروقی و تنفسی و حس و حرکت را ندارد در حدوث و به وجود آمدن این نوع مرگ قانونگذار و شارع هیچ دخالتی ندارد و فقط آثاری را بر آن بار می کند.

تذکر: در این مورد یک فرعی مطرح می شود و آن حیات بدون فعالیت یا زندگی خفیف است. که در حقوق موضوعه ۲ حالت دارد:

الف) اگر سلولهای مغزی از کار نیافتاده باشند هر چند شخص در یک بیهوشی کامل رفته باشد نباید او را مرده پنداشت و آثار و احکام شخص مرده را به او بار کرد.

ب) اگر شخص دچار مرگ مغزی شده باشد هر چند حیات نباتی داشته باشد طبق قوانین موضوعه کنونی شخص مرده محسوب می شود و آثار شخص مرده بر او بار می شود.

ج- موت فرضی: موت فرضی که یکی از ابداعات قانونگذاری و شرع هست مربوط به کسی است که غیبت طولانی کرده و به خاطر این غیبت طولانی حیات او مشکوک باشد که در اینصورت اگر شرایط مقرر در قانون وجود داشته باشد، حکم موت فرضی صادر می شود که در چنین وضعیتی شخص را مفقودالاثر می خوانند. بر موت فرضی همان آثار موت حقیقی بار می شود یعنی هر اثری که موت حقیقی در پی داشت، موت فرضی هم به دنبال خواهد داشت که ذیلاً ذکر می گردد:

تعیین زمان موت فرضی که در حکم دادگاه صادر کننده حکم ذکر می شود از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است چرا که بعد از آن تاریخ احکام موت بر شخص مفقودالاثر جاری می گردد.

آثار حقوقی مرتب بر موت:

الف) تعیین ورثه: چون طبق ماده ۸۷۵ ق.م (شرط وراثت زنده بودن وارث در حین مورث است) لذا فقط کسانی از مشخص مفقودالاثر ارث می برند که در تاریخی که از سوی دادگاه برای موت فرضی مشخص می شود

زنده باشند هرگاه چند نفر که بین آنها توارث باشد، بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر مجهول باشد. فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از دیگری ارث می برد (م ۸۷۴ ق.م).

تذکر: در این مسئله یک استثنایی وجود دارد که از حدیثی از امام صادق (ع) گرفته شده است و آن این است که:

اگر دو نفری که از همدیگر ارث می برند فوت کنند و تقدم و تأخر فوت هیچ کدام از آنها مشخص نباشد علی القاعده هیچ کدام از دیگری ارث نمی برند مگر اینکه فوت در نتیجه (غرق یا هدم) باشد که در اینصورت هر دو از همدیگر ارث می برند.

ب) تعیین زمان انتقال قهری اموال و دارایی به ورثه و موصی له: با تحقق موت حقیقی یا فرضی ما ترک به ورثه منتقل می شود ولی این انتقال متزلزل است و باید ابتدائاً دیون و بدهی های مورث پرداخت شود و سپس مورد وصیت هم به موصی له داده شود و پس از آن ما ترک به طور مستقر وارد در ملکیت و ارث می شود.

ج) حال شدن دیون متوفی: اگر شخص مفقودالاثرا دارای دیونی باشد که مؤجل باشند با صدور حکم موت فرضی این دیون مدت دار به تصریح ماده ۲۳۱ ق.ا.ح حال می شوند.

د) تعیین ابتدای عده زوجه متوفی: زن متوفی باید چهار ماه و ده روز عده وفات نگه دارد، که ابتدای این مدت از تاریخ صدور حکم موت فرضی شروع می شود.

برای اینکه شخص غایب مفقودالاثرا نامیده شود طبق ماده ۱۰۱۱ ق.م دو شرط لازم است.

شرط اول: غیبت: یعنی از اقامتگاه که همان مرکز مهم امور شخصی است غیبت کند و در آنجا حضور نداشته باشد.

شرط دوم: انقضای مدت نسبتاً طولانی: طولانی بودن این مدت بستگی به عرف محل اقامت مفقودالاثرا دارد.

غیر رشید یا سفیه:

دخالت غیر رشید در امور مالی خود: غیر رشید (سفیه) نمی تواند در امور مالی خود دخالت کند ولی اگر عملی حقوقی راجع به اموال خود را انجام داد آن اعمال باطل نمی شوند بلکه نیاز به تنفیذ ولی (اگر سفیه متصل به صغر باشد) و یا قیم (اگر سفیه منفصل از صغر باشد) است.

دخالت غیر رشید در امور غیر مالی خود: علی الاصول سفیه می تواند در امور غیر مالی خود مثل طلاق رأساً اقدام کند، ولی اگر دخالت در امور غیر مالی خود مستلزم دخالت در امور مالی باشد. برخی قائل براینند که نیاز به تنفیذ دارد مثلاً اگر مرد سفیهی برای خود ازدواج کند در اینصورت چون ازدواج کردن موجب استحقاق زن به مهریه است (اعم از مهرالمثل یا مهرالمسمی) لذا برخی عقیده دارند که خود نکاح غیر نافذ است و نیاز به تنفیذ دارد و برخی دیگر معتقدند که فقط قرار داد مربوط به مهریه نیاز به تنفیذ دارد نه خود نکاح که نظر اول در فقه امامیه نظر مشهور است.

مجنون:

مجنون سومین گروه محجورین مذکور در ماده ۱۲۰۷ ق.م.ا است. محجور کسی است که قوه عقل و درک ندارد و به اختلال کامل قوای دمانی مبتلا است. جنون درجاتی دارد که در برخی مذاهب اسلامی بین درجات آن قائل به تفکیک شده اند ولی قانون مدنی در ماده ۱۲۱۱ به تبعیت از نظر مشهور فقها بیان می دارد (جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است).

اعمال حقوقی مجنون مثل صغیر غیر ممیز بطور کلی باطل است و حتی با تنفیذ بعدی هم کامل نمی شود و در این بطلان، فرقی نمی کند که دخالت در امور مالی باشد یا امور غیر مالی. بحثی که باقی می ماند این است که مجنون ادواری {یعنی کسی که در مدتی از سال مجنون است و در مدتی دیگر بهبودی حاصل می کند} آیا تمام اعمالش باطل است؟ یا تمامش صحیح است؟ و اینکه اثبات افاقه یا جنون بر عهده چه کسی است؟ قانون مدنی در مورد مجنون ادواری فرض جنون گرفته است یعنی فرض کرده که تمام اعمال حقوقی مجنون ادواری در حالت جنون واقع شده مگر افاقه او در حین انجام آن عمل حقوقی اثبات شود.

نهاد حمایت از محجورین

در مورد محجورین قانونگذار طرق ویژه ای را برای حمایت برگزیده است این طرق از سه نهاد حقوقی تشکیل شده اند:

۱- ولی قهری: که عبارتند از پدر و جد پدری (این دو را مجموعاً ولی خاص می گویند).

۲- وصی: که منصوب از طرف پدر یا جد پدری هستند.

۳- قیم: که در صورت فقدان ولی خاص از طرف حاکم نصب می شود.

آنچه در اینجا حائز اهمیت است بحث قیم است که مورد بررسی قرار می دهیم:

قیم در لغت به معنی مستقیم و متولی و سرپرست و دارای قیمت است و به کسی گفته می شود که متولی امر شخص محجور است.

در اصطلاح حقوقی: قیم کسی است که در صورت نبود ولی خاص به وسیله دادگاه برای سرپرستی و اداره امور محجور نصب می شود.

موارد نصب قیم:

موارد نصب قیم در ماده ۱۲۱۸ ق.م احصا شده است به موجب این ماده:

برای اشخاص ذیل نصب قیم می شود:

۱- برای صغاری که ولی خاص ندارند:

توضیح: طبق این بند اگر محجور قبل از رسیدن به سن بلوغ ولی خاص داشته باشد نصب قیم نمی شوند. ولی اگر صغیری ولی خاص نداشته باشد برای او نصب قیم می شود که وظیفه این قیم تا رسیدن صغیر به سن بلوغ است و اگر بعد از رسیدن به سن بلوغ باز محجور باشد در اینصورت قیم صغیری که به سن رشد رسیده لکن محجور است به دادستان اطلاع می دهد و بعد از آن، اگر دادگاه حکم به بقای حجر داد (ممکن است) قیم سابق را بر قیمومت ابقا کند.

۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون و عدم رشد آنها متصل به زمان صغر بوده و ولی خاص نداشته باشند:

توضیح: حجر اینها نیازی به حکم دادگاه ندارد.

۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون و یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد.

توضیح: برای اینکه این اشخاص را مجنون یا غیر رشید بدانیم باید حجر آنها در دادگاه اثبات شود ولی حکم دادگاه جنبه اعلامی دارد. در صورتی که حجر این اشخاص در دادگاه به اثبات رسید. برای آنها قیم نصب می شود هر چند دارای پدر و جد پدری و یا وصی آنها باشد. زیرا که با بلوغ و رشد ولایت پدر و جد پدری زایل می شود. و در این حالت اگر دادگاه پدر و یا جدپدری را به عنوان قیم تعیین کرد، این اشخاص عنوان قیم خواهند داشت و مشمول قواعد راجع به قیم خواهند بود.

شرایط و اوصاف قیم:

برای کسی که می خواهد به سمت قیمومت منصوب شود قانونگذار شرایطی را در نظر گرفته است که ذیلاً ذکر می گردد.

(۱) توانایی: که توانایی جسمی و قدرت انجام دادن اعمال حقوقی و داشتن مدیریت و درایت را در برمی گیرد.

(۲) امانت: این شرط مهمترین صفتی است که قیم باید از هنگام نصب به این سمت و تا پایان مدت تصدی خود دارا باشد (یعنی هم ابتدائاً این شرط باید وجود داشته باشد و هم استمراراً).

(۳) بلوغ و رشد: زیرا قیم برای اینکه بتواند در امور مالی و غیر مالی مولی علیه خود تصرف کند باید هم بالغ باشد و هم رشید و ماده ۱۲۳۱ ق.م در این باره اشعار می دارد؛ (کسی که خود تحت ولایت یا قیمومت است) نمی تواند به سمت قیمومت تعیین گردد.

(۴) اسلام: هر چند این شرط صریحاً در قانون مدنی پیش بینی نشده است اما قانون مدنی در ماده ۱۱۹۲ خود بیان می دارد (ولی مسلم نمی تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند) که با وحدت ملاک این ماده می توان گفت که این شرط هم از شروط اساسی برای قیم است از طرفی قانون مدنی در موارد مشکوک محمول است بر نظر مشهور فقهای امامیه، که مشهور در فقه امامیه اسلام را از شرایط لازم برای قیم میدانند.

موانع قانونی نصب قیم:

(۱) موانع قانونی مبتنی بر عدم امانت: که قانونگذار در ماده ۱۲۳۱ ق.م کسانی که ظن غالب بر عدم امانت داری برای نصب قیم آنها هست صراحتاً از تصدی قیمومت منع کرده است.

(۲) منع قانونی ناشی از نکاح: که ق.م در م ۱۲۳۳ اشعار می دارد: «زن نمی تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را قبول کند.»

تذکره: سوالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا می توان شخص حقوقی را به سمت قیمومت صغیر و یا محجوری تعیین کرد؟

در این مورد ۲ نظر وجود دارد:

نظر اول) برخی عقیده دارند چون اوصاف و شرایط خاصی برای قیّم معین شده است که بطور ضمنی نشان می دهد قیمومت فقط می تواند به شخص طبیعی داده شود و مختص به شخص حقیقی است لذا شخص حقوقی نمی تواند به سمت قیمومت تعیین شود.

نظر دوم) به نظر این گروه شخص حقوقی می تواند در حدود اختیارات قانونی یا قرار دادی خود، عهده دار سمت قیمومت باشد و م ۱۲۴۷ تعیین هیأت رئیسه به سمت ناظر را قبول کرده لذا با الغاء خصوصیت از ناظر می توان حکم این ماده را به قیّم هم تسری داد.

لذا در چنین حالتی: اداره امور محجور از طریق نمایندگان آن شخص حقوقی انجام می گیرد و شخص حقوقی مسئول اعمال نمایندگان خود هست.

در نصب قیّم اشخاصی نسبت به اشخاصی دیگر در اولویت قرار دارند که قانونگذار این اولویت ها را برای رعایت غبطه محجور در نظر گرفته است این اولویت ها از قرار ذیل است:

۱. پدر یا مادر محجور مادامی که شوهر ندارد، با داشتن صلاحیت، برای قیمومت بر دیگران مقدم است (م ۶۱ ق.ا.ح)

۲- در صورت محجور شدن زن، شوهر با داشتن صلاحیت برای قیمومت بر دیگران مقدم است (م ۶۲ ق.ا.ح)

۳- با داشتن صلاحیت برای قیمومت، اقربای محجور بر سایرین مقدم خواهند بود (م ۱۲۳۲ ق.م)

۴- کسانی که ضامن یا تضمینات کافی بدهد بر دیگران مقدم هستند (استفاده از م ۱۲۴۳ ق.م)

اختیارات و وظایف و حقوق قیّم:

وظایف و اختیارات قیّم بطور کلی (مواظبت شخص مولی علیه) و (اداره اموال او) ذکر شده است که هر کدام دارای فروع متنوعی هستند که **ذیلاً بیان می گردد:**

۱- اداره امور غیرمالی محجور:

(۱) نگهداری: حضانت و نگهداری طفل زمانی به قیّم داده میشود که مادر و ولی خاص نداشته باشد، لذا اگر محجور مادر داشته باشد، هر چند مادر او قیّم نباشد، ولی باز تکلیف حضانت طفل با مادر خواهد بود نه قیّم.

(۲) آموزش و پرورش: که این تکلیف هم بر عهده قیم است که در حد متعارف به آموزش و پرورش محجور اقدام کند.

(۳) ازدواج: در مورد تمام محجورین حتی سفیه، قیم وظیفه دارد که در صورت نیاز برای آنها ازدواج کند.

(۴) طلاق: در مورد طلاق زن محجور بین سه قشر از محجورین فرق قائله شده اند.

۱. در مورد صغیر: اگر ولی قهری برای او ازدواج کرده باشد قیم نمیتواند زن او را طلاق دهد.

۲. در مورد سفیه: چون حجر سفیه محدود به امور مالی است لذا خود سفیه میتواند زنش را طلاق دهد. لذا باز قیم نمیتواند زن او را طلاق دهد.

۳. در مورد مجنون: چون او اراده حقوقی ندارد لذا قیم می تواند زن وی را طلاق دهد البته با تصمیم دادگاه (م ۸۸ق.۱.ج)

۲- اداره امور مالی محجور:

قاعده کلی این است که محجورین اعم از صغیر و سفیه و مجنون به حکم قانون نمی توانند در اموال و امور مالی خود مداخله کنند و اداره امور به عهده قیم است لذا قیم در مورد اداره امور مالی محجور وظایفی را بر عهده دارد از جمله:

(۱) تنظیم صورت دارایی در ابتدای قیمومت.

(۲) تنظیم و ارائه صورتحساب سالانه: که لااقل سالی یکبار حساب تصدی خود را به اداره سرپرستی یا دادستان میدهد و هرگاه ظرف یکماه پس از تاریخ مطالبه حساب ندهد معزول میشود.

(۳) تنظیم و ارائه صورتحساب نهایی: در صورتی که محجور از حجر خارج یا مدت قیمومت او تمام شود قیم موظف است صورتحساب زمان تصدی خود را به مولی علیه سابق یا قیم بعدی ارائه دهد.

(۴) در خواست مهروموم ترکه مورث محجور: اگر پس از تعیین قیم مورث محجور فوت شود قیم موظف است ظرف ده روز در خواست مهروموم و تحریر ترکه را بنماید.

۵) حفظ و نگهداری اموال محجور: قیم باید اموال مولی علیه خود را به طور متعارف و مطابق مصلحت او نگهداری کند.

قیم در زمان تصدی خود اعمال حقوقی انجام می دهد و معاملاتی را انجام می دهد که در دو دسته کلی قرار میگیرند:

۱) معامله با خود: یعنی اینکه قیم نمی تواند مال مولی علیه را به خود منتقل کند و یا مال خود را به مولی علیه منتقل نمایند.

۲) هبه اموال صغیر: قیم باید در حفظ و نگهداری اموال محجور رعایت غبطه و مصلحت محجور را بنماید و چون هبه اموال صغیر از اعمال حقوقی است که صرفاً مضرر هست لذا این نوع تصرف در مال مولی علیه باطل است.

البته برخی موارد مثل هدیه جشن تولد یا هدیه روز مادر را مجاز میدانند با این استدلال که در رشد شخصیت محجور مؤثر هستند.

معاملاتی که نیاز به اجازه مقام قضایی دارند:

۱- فروش مال غیر منقول

۲- رهن اموال غیر منقول

۳- معاملهای که به موجب آن قیم مدیون مولی علیه شود مثل ضمانت قیم از شخصی که بدهکار مولی علیه است.

۴- قرض، وام گرفتن برای محجور، فقط در صورت ضرورت و احتیاج و آنهم با تصویب مقام قضایی تجویز شده است.

۵- صلح دعوای مربوط به محجور: زیرا که مستلزم گذشت و معاملهای خطرناک است.

در اداره اموال محجور هزینه هایی صرف می شود که قانونگذار در ماده ۹۵ و ۷۷ ق.ا.ح، مشخص کرده که این هزینه ها از اموال چه کسی باید پرداخت شوند این هزینه ها به ۲ گروه عمده تقسیم می شوند:

الف) حق الزحمه قيم: قانونگذار مدنی در ماده ۱۲۴۶، حق مطالبه اجرت توسط قيم را به رسمیت شناخته است ولی منبعی که باید این اجرت پرداخت شود معین نکرده است. که با توجه به ماده ۹۵ ق.ا.ح می توان گفت که اجرت قيم از اموال محجور پرداخت می شود.

ب) سایر هزینه ها: هزینه های دیگر از قبیل اجرت کارگر، اجرت بنا، تعمیرکار و جوهی که بابت مصرف آب، برق و سایر عوارض دولتی و حقوق دیوانی پرداخت می گردد نیز از اموال محجور پرداخت می شود (م ۷۷ ق.ا.ح)

ضمانت اجراهای مدنی و کیفری برای قيم:

اگر قيم به وظایف خود به خوبی عمل نکند قانونگذار ضمانت اجراهایی را مقرر کرده است که این ضمانت اجراها به دو دسته، ضمانت اجراهای مدنی و ضمانت اجرای کیفری تقسیم می شوند. و از طرفی با توجه به اینکه مراجع قضایی هم طبق قانون مکلف هستند در ارتباط با محجورین وظایفی را انجام دهند لذا ممکن است در مواردی قاضی محکمه یا دادستان هم مسئول باشند که ذیلأ بیان می گردد:

۱- امانی بودن يد قيم و زوال

امانت: که اگر قيم در نگهداری و استفاده از اموال محجور تعدی و تفریط نماید یدامانی او به یدضمانی تبدیل می گردد و احکام غاصب بر او بار میگردد.

۲- عزل قيم: که طبق م ۱۲۴۸ ق.م.ق.م قيم اگر یکی از صفات خود را از دست بدهد عزل میشود (به حکم دادگاه)

۳- انعزال قيم: اگر قيم محجور شود نمیتواند در این سمت باقی بماند و خود به خود منعزل میشود.

۴- بطان یا عدم نفوذ اعمال حقوقی قيم: هرگاه قيم هر یک از اعمال حقوقی که {قبلاً ذکر شد} و ممنوع بودند را انجام دهد باطل خواهد بود و یا اگر معاملاتی که نیاز به اخذ اجازه از مقامات قضایی را دارد بدون اخذ اجازه منعقد کند، معاملات مذکور غیر نافذ خواهند بود.

ب) ضمانت اجرای کیفری برای قيم:

۱- مجازات خیانت در امانت مذکور در م ۶۷۵ و ۶۴۷

۲- سایر مجازاتهای مقرر در مواد ۶۳۳ و ۶۳۲ و ۵۹۶ ق مجازات اسلامی

ج) ضمانت اجرای دادرسی:

۱- ضمانت اجرای مدنی: که مسئولیت مدنی دارد در صورتی که از تقصیر و اهمال او خسارتی به محجور وارد آید.

۲- ضمانت اجرای کیفری: م ۵۹۷ ق.م: (که اگر در انجام وظیفه کوتاهی کند) طبق ماده فوق قابل تعقیب کیفری است.

د) ضمانت اجرای قاضی محکمه:

۱- ضمانت اجرای مدنی: هرگاه از تقصیر قاضی محکمه خسارتی به محجور وارد شود ضامن خواهد بود.

۲- ضمانت اجرای کیفری: که طبق م ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی در صورت وجود سایر عناصر محرمانه میتوان او را تحت تعقیب کیفری قرار داد.

پایان قیمومت:

۱- پایان قیمومت بخاطر رشد یا افاقه محجور: هرگاه صغیر، رشید شود و یا اینکه مجنون یا سفیه افاقه حاصل کنند، سمت قیم پایان می یابد که م ۱۲۵۳ ق.م مقرر می دارد «پس از پایان قیمومت زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع می شود.»

۲- پایان سمت قیم:

۱) **استعفا قیم:** با توجه به اینکه قیمومت نوعی نمایندگی است لذا منطقی هست که قیم بتواند از سمت خود استعفاء دهد لذا با استعفا او سمت قیمومت همه به پایان می رسد.

۲) **اعاده ولایت:** هرگاه صغیری ولی قهری داشته باشد و ولی قهری بخاطر حجر از ولایت ساقط شده باشد در صورتی که این ولی قهری افاقه حاصل کند، ولایت او باز می گردد و بعد از برگشتن ولایت ولی، سمت قیمومت پایان می پذیرد.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

درس حقوق مدنی یک به پایان رسید

با آروزی موفقیت و سربلندی برای دانشجویان گرامی دانشگاه آزاد اسلامشهر

حقوق دولتی
HDHA.ir